

از :
علامہ محمد باقر مجلسی

شرح تائیدِ عملِ خراعی

بتفصیل :
علی محدث

۱۶۰ دیال

۵۹/ ۲۵ ۰۲

اسکن شد

۷۹۲۳۱

شرح تائیه دُعبل خُزاعی

از:

علامه محمد باقر مجلسی

تألیف و تصحیح

در شهر مقدس قم

در سال ۱۳۸۰

در ماه ربیع الثانی

در روز پنجشنبه

در سنه ۱۴۰۰

در شهر قم

در کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

در شماره ۱۰۰

بتصحیح علی محدث

* شرح تائیه د عبل خزاعی *

از: علامه محمد باقر مجلسی

تصحیح: علی محدث

تنظیم صفحات: برآبادی

چاپ اول: دی ۱۳۵۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

تهران

همه گونه حقوق برای مصحح محفوظ است.

پیش گفتار

بنظم آرنده این قصیده تائیه، شاعر نامدار عرب دعبل بن علی بن یزین خزاعی (۱۴۸ - ۲۴۶ هـ) و شارح آن علامه محمّد باقر مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ هـ) هر دو مشهورتر از آنند که در این پیشگفتار مختصر نیازی به بیان شرح حال ایشان باشد. در اینجا فقط اندکی درباره قصیده تائیه دعبل گفتگو می‌کنم، و ملخصی از آنچه خلد آشیان استاد میرجلال‌الدین محدث ارموی در کتاب «تعلیقات نقض»^۱ (ص ۹۰۳ - ۹۲۴) نوشته است می‌آورم:

«چون تشیع دعبل و خلوص عقیده او بخاندان پیامبر و اینکه مدّاح امام رضا (ع) بوده، و آن حضرت قصیده تائیه او را پذیرفته، و با وصله و جایزه داده است، مسلم مخالف و مؤالف است؛ و نیز چون بلندی مقام ادبی دعبل و فصاحت و بلاغت اشعارش مورد قبول اهل فنّ و اساتید کلام است، از این روی حاجتی بهیچ گونه شرح و بیان در این مورد نداریم، لیکن اندکی درباره قصیده تائیه او در اینجا گفتگو می‌کنیم.

مهمترین شروحي که بر قصیده تائیه نوشته شده

تا آنجا که من اطلاع دارم از شرح قصیده یاد شده، دو
شرح بسیار مشهور است:^۱

۱ - شرحی است که دانشمند جلیل کمال‌الدین محمد
پسر معین‌الدین محمد قنوی فارسی مشهور به «میرزا کمالا» داماد
مولی محمد تقی مجلسی نوشته. این شرح عربی است و از ملاحظه
آن روشن میشود که شارح مرد میدان بوده و چنانکه شاید و باید از
عهده شرح برآمده است بدانگونه که علامه محمد باقر مجلسی با آن
فضل و کمالش در بیانات بحار نسبت به قصیده، و همچنین در
شرح فارسی خود، از شرح شوهرخواهرش استفاده کرده، و این خود
شاهدی بر اهمیت شرح و شارح است.

این شرح بسال ۱۳۰۷ هـ در تهران بقطع جیبی چاپ
سنگی شده است.

۲ - شرحی است بفارسی بقلم علامه محمد باقر مجلسی
که آن را بدرخواست شاه سلطان حسین صفوی برشته شرح و بیان
کشیده است. و آن همین دفتر موجود است.^۲
قصیده تائیه چند بیت است

و اول آن کدام بیت؟

قصیده مشتمل بر یک صد و بیست بیت است و این شماره
مبنی بر نقل اربلی است در کشف الغمّه و قاضی شوشتری در
مجالس المؤمنین و مجلسی در بحار الانوار.

باید دانست که علماً را در این مطلب دو قول است:

۱ - برخی برآند که اوّل قصیده همان بیت «مدارس

۱ - برای اطلاع از دیگر شرح این قصیده به ذریعه شیخ آقا بزرگ تهرانی (ج ۱۴ ص ۱۱-۱۲) رجوع
شود.

۲ - این شرح چون تاکنون مخطوط بوده و بچاپ نرسیده بوده است، لذا شادروان پدرم در تعلیقات نقض
آن را معرفی کرده و مقدمه آن را تماماً نقل نموده است.

آیات خلت من تلاوة.....» است، و دلیل صاحبان این قول آنست که باتفاق نویسندگان، دعبل آنچه را که بر حضرت رضا (ع) فرائت کرده از این بیت بوده است.

۲ - برخی دیگر برآنند که دعبل قسمت اول قصیده را که مشتمل بر مطلع قصیده و تشبیب آنست، بقصد رعایت احترام حضرت رضا (ع) پیش آن حضرت نخوانده است، چه قسمت اول مشتمل بر تشبیب و نسیب و مجون بوده است، و ازبیت «مدارس آیات» شروع بخواندن نموده است. از این جمله اند فتال در روضة الواعظین و ابن شهر آشوب در مناقب و خوانساری در روضات الجنات، چنانکه این مطالب را بتفصیل در تعلیقات دیوان حاج میرزا ابوالفضل طهرانی در ذیل قصیده تائیه او که در معارضه با تائیه دعبل ساخته است نوشته ام.^۱

چند تن از ادبا و دانشمندان دیگر نیز بمعارضه با این قصیده تائیه پرداخته اند. برای اطلاع از آنان و معارضات ایشان بهمان تعلیقات نقض رجوع فرمائید.

نسخه های اساس طبع

شرح کنونی را از روی دو نسخه خطی بچاپ رساندم:

۱ - نسخه ای است متعلق به کتابخانه پدرم. این نسخه ضمن مجموعه ای است شامل چندین رساله، بقطع ۱۳×۱۹ سانت، خط آن شکسته نستعلیق است و اشعار عربی بخط نسخ و درشت تر نوشته شده و روی آنها خطی با مرکب سرخ کشیده شده است. نسخه ای است صحیح و قابل اعتماد. نسخه تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد ولی در آخر یکی از رساله های دیگر مجموعه، کاتب تاریخ رونویسی را شوال سال ۱۲۳۲ و نام خود را محمد بن محمد جعفر الشهیر بالهندی معرفی کرده است. و چون همه

۱ - ص ۴۹ - ۵۶ دیوان مزبور. چاپ تهران، بسال ۱۳۶۹ ق.

رساله‌های مجموعه به یک خط است، نسخه شرح ما نیز مسلماً توسط همان کاتب و در نزدیکی همان تاریخ نوشته شده است. رمز این نسخه «ث» است بجهت اشاره بنام شادروان محدث.

۲ - نسخه‌ای است متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی. این نسخه نخست جزو کتابهای مرحوم سید نصرالله تقوی بوده، و چون کتابخانه او را مجلس شورای ملی خریداری نموده است، اکنون در مجلس نگهداری میشود، و همانست که شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذریعه معرفی نموده است (ج ۱۴ ص ۱۱). قطع این نسخه ۲۰×۱۳/۵ و خط آن نسخ خوانا است. نویسنده این نسخه در نوشتن اشعار عربی گاهی کلمات را غلط نوشته، ولی مطالب فارسی آن نسبتاً صحیح است. کاتب هر جا که نام ائمه و بزرگان دین را ذکر نموده، جملات دعائییه را مفصل‌تر کرده است، ولی هر جا نامی از یکی از مخالفان اهل بیت آمده، کلمه یا جمله نفرین‌آمیز را نسبت باو غلیظ‌تر نموده است. رمز این نسخه «ج» است بجهت اشاره به کتابخانه مجلس.

* * *

این جانب نسخه «ث» را اصل قرار داده مطالب کتاب را از روی آن رونویسی نمودم، و بعد آن را با نسخه «ج» مقابله کردم. اختلافات جزئی نسخ را یاد نکردم زیرا جز ملال ثمری ندارد، ولی اگر اختلاف نسخه در بیان معنی اندک اهمیتی داشت ذکر نمودم. در هر دو نسخه موجود ما، در چهار مورد هنگام ذکر برخی از صحابه پیامبر، کلمات لعن‌آمیزی پس از نام ایشان بچشم میخورد، این کلمات چه از خود شارح بوده یا از نسخه‌نویسان، بهر حال من آنها را حذف نمودم، و در اینجا یاد کردم تا با امانت کامل نسخه‌ها را به خواننده معرفی نموده باشم.

* * *

اما درباره تصحیح متن اشعار دعبل، این جانب برای اطمینان از صحت ضبط اشعار، بجز استفاده از دو نسخه خطی شرح، از کتابهای زیر استفاده کامل نموده است:

۱ - کشف الغمۃ اربلی - بتصحیح سیدهاشم رسولی، تبریز، ۱۳۸۱ق (در ۳ جلد). رمز این نسخه «ک» است.
 ۲ - شرح قنوی بر تائیه دعبل - چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۷ ق. رمز این نسخه «ق» است.

۳ - بحار الانوار مجلسی - چاپ امین الضرب (ج ۱۲ ص ۷۳). رمز این نسخه «با» است.

۴ - بحار الانوار مجلسی - چاپ جدید (ج ۴۹ ص ۲۴۵، بتصحیح محمدباقر بهبودی). رمز این نسخه «بب» است.

۵ - شعر دعبل بن علی الخزاعی - صنعة الدكتور عبدالکریم الاشر - چاپ دمشق - ۱۹۶۴م.

این کتاب که مجموعه اشعار دعبل است، بطرز زیبایی بچاپ رسیده، و جامع آن نیز در ضبط و نقل اشعار و اعراب گذاری آنها دقت تمام مبذول داشته است، لذا برای اعراب گذاری کلمات، بیش از همه منابع فوق مورد استفاده من قرار گرفت. حرف «ع» رمز این نسخه است.

مطلب دیگری که تذکر آن ضروری است اینکه چون مآخذ روایت اشعار دعبل اختلافات فراوانی چه در شماره ابیات و چه در نقل کلمات با یکدیگر دارند، ناگزیر در مآخذ مورد استفاده شارح نیز این تصحیفات و اختلافات وجود داشته است، و دست مصحح در تصحیح ابیات در برخی موارد چندان باز نبوده است. چه در مواردی با بررسی همه نسخ ملاحظه می‌کردم که فلان صورت درست‌تر است، در حالیکه مجلسی آن کلمه را بنوع دیگری نوشته و ترجمه نموده است، در چنین مواردی مصحح نمی‌توانست ضبط صحیح‌تر کلمه را در متن قرار دهد، زیرا با ضبط و ترجمه شارح

مخالف بود. ناگزیر عین نوشته مجلسی را در متن قرار دادم ولی ضبط اصح آن را در پاورقی آوردم. یک نمونه را در اینجا یاد میکنم:

دو کلمه «غَرّ خلال» را در بیت ۲۵ مجلسی مانند قنوی «عَرّ جلال» ضبط و ترجمه نموده. غَرّ بضم غین جمع اغر بمعنی روشن و سپید و خلال بکسر خاء جمع خلّة بمعنی خوی و خصلت است، و واضح است که این صورت صحیح تر است، نه «عزّ جلال» که معنی چندان درستی ندارد.

چنانکه گفته شد ممکن است یک بیت در سایر مآخذ بگونه دیگری روایت شده باشد ولی در این دفتر مصحح تابع شارح بوده، و آنچه در دو نسخه شرح آمده همان را تصحیح نموده و پیراسته است، و اختلافات اشعار را در مآخذ مختلف بازگو نکرد، زیرا حاشیه گرانبار و خسته کننده میشد.

شارح، این اثر خود را ترجمه نامیده است، و هدف او آن بوده که قصیده دعبل را برای عامه فارسی زبانان بزبان ساده ترجمه نماید. بهمین جهت اگر در ترجمه شعری احتمال دیگری نیز وجود داشته باشد جای ایرادی بر شارح نیست، چه این امر باعث تطویل میشده که با هدف شارح مغایر بوده است.

شارح در آغاز شرح میگوید این قصیده را بدرخواست شاه سلطان حسین صفوی برشته تحریر درآورده و در نظر دارد که قصیده فرزددق و یکی از قصائد سید حمیری را در مدح اهل بیت نیز ترجمه و بآن ملحق کند. شارح در این دفتر به دو اثر دیگر خود اشاره میکند، یک بار به بحار الانوار و سه بار به حیاة القلوب.

در اینجا از شادروان پدرم یاد میکنم که دستور چاپ این شرح را بمن داد. او هنگامی که به نوشتن «تعلیقات نقض» سرگرم بود، در آنجا که این شرح را شناسانید و مقدمه آن را نقل نمود مرا به تصحیح و چاپ آن واداشت. روانش شاد باد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اكرمنا بولاء سيد المرسلين محمد واهل بيته الامجاد
 الاكرم من صلوات الله عليه وعلهم اجمعين ما اظلت السموات على
 الارضين ولغنه الله على اعدائهم ابدا لا يدين اما بعد ^{بسم الله}
 وخادم اخبار ائمة خيام محمد باقر بن محمد باقر حشرها الله مع مولايها الطهارين ولوح محض علي
 سلطت عظمى وعتاب كاه فرقت لا ينكها الله جون در مجلس شت اين وفضل الله
 نواب سید محمد مصطفوی صاحب حق حسین قاسم کسری بزرگوار کشته ایمان مبارک
 حسن قادر چشم چراغ دوران مصطفوی نواب و کستان مرثوی کل پیشه بهارستان
 صفوی مشید قواعد ملت و دین و رئیس ماس شرفیابی طاهرین شهباز کر که باز بلند
 پرواز همواره از نقش با عقاب مرغ و عمر سرسرا رضع قدسی که این سعادت
 آمل میون دانش اباهای طهر بر زمین خراج مهرهای برتری کشته از اناس شیعیان از
 جداول لایعطیش بر آب از صیف و غلبه نون ایمن خادم عدالت کائناتش اودا در
 زوایای خطای مجانب با بقیه النجاسه که نیتش سرور و کائنات احوال عبودیتش
 زینت

پرتوهای تابان و تابان

الحمد لله الذي اكرمنا بولاء سيد المرسلين محمد واهل بيته الاقدسین الاکرمین صلوات
الله عليهم وعلیهم اجمعین ما اظلت السموات علی الارضین واهند الله علی العالمین ابداً
الابدین ^{انها} تقیر خاکسار و خادم اخبار و انما اخبار محمد باقر بن محمد تقی خدشها الله مع هؤلاء
الاطهار بن روح عرض اسماطین سلطنت عظمی حجاب بار اله رفعت و اعتلا فی کلور و کجیون مجلس
بهشت آیین و محفل ذلک ترین نواب کرامیاب فلک جناب مصطفوی نسبت بر تقضوی حسب
حسین نقی شرع بر و زهد کستن ایمان مدار حاصل شعاع چشم روح باغ و دودمان مصطفوی
نوبلوه کستان بر تقضوی کل همیشه بهار دیمستان صفوی مشید قوا عدم است و دین
مؤسس اسلام شریعت با هو ظاهرین شهر یاری کبایز بلند پرواز همت و ادله متشکله عا
چرخ دعوی مصطفی و ضیغ قدیر و کده شاهین سعادت قرین اقبال مایهون فالش مرابها می
سهر و طایفه دین جناب مرمی هوای بر ترغ کشتن از آمال شیعیان از جلال و لهال عطا
سیر آیت و از صفیر عند لیب خوش الحان خامه عدالت نکارش اندوه مبرز و لایای
خاطرهای محبت نایاب دره التاج افسر کیان و نیت بخش بر ریخاقلی اطواق عبودیتش
زینت اعناق سرو روان جهالت آن روی ادراک سعادت خدمت بار معشوق مکتوف خاطر
خسروان و دران سلطان سلطان فشان تاج بخش کشورستان افند سلطنت السلاطین
ظل الله فی الارضین باسط لیل الاضی و الامعان المقتل الامرات الله بامر العالی و الامرات
فرع الشجرة الطیبه الدوحه و غصن الدولة العلیة العالیة السلطان بن السلاطین
والخائفون الخواصین المقشرف باهم خاص اصحاب کسا و الثانیة المصطفین
الکسلطان حسین اعان الله من شر کل عین موصفاة من کل شیء و دین و شیء المنا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي أكرمنا بولاء سيد المرسلين
محمد وأهل بيته الأقدسين الأكرمين، صلوات الله عليه و
عليهم أجمعين ما أظلت السماوات على الأرضين و
لعنة الله على أعدائهم أبد الآبدين.

اقا بعد

فقير خاکسار و خادم اخبار ائمه اخيار، محمد باقر بن محمد
تقی - حشرهما الله مع موالیهما الاطهار - بر لوح عرض اساطین
سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا می نگارد که چون در
مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزین نواب کامیاب فلک جناب
مصطفوی نسب مرتضوی حسب حسینی لقب شرع پرور عدل گستر
ایمان مدار احسان شعار چشم و چراغ دودمان مصطفوی، نوباوه
گلستان مرتضوی، گل همیشه بهار بستان^۱ صفوی، مشید قواعد ملت
ودین، مؤسس اساس شریعت آباء طاهرین، شهر یاری که باز
بلند پرواز همت والانهمتش را با عقاب چرخ دعوی همسری است،
رفیع قدری که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با هُمای
سپهر و طایر زرین جناح مهر هوای برتری، کشتزار آمال شیعیان از
جداول لبالب^۲ عطایش سیراب، و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه

۱ - ج: «بوستان».

۲ - ج: «آمال».

عدالت نگارش اندوه در زوایای خاطر های محبّان نایاب، درّه التاج
 افسر کیانی، زینت بخش سریر خاقانی، اطواق عبودیتش زینت
 اعناق سروران جهان، آرزوی ادراک سعادت خدمت بارفעתش
 مکنون خواطر^۳ خسروان دوران، سلطان سلطان نشان، تاج بخش
 کشورستان، اعنی سلطان السلاطین ظلّ الله فی الارضین، باسط بساط
 الأمن والایمان، الممثل لأمر: «انّ الله یأمر بالعدل والاحسان»، فرع
 الشجرة الطیبة الأحمدیة، غصن الذوحة العلیة العلویة، السلطان ابن
 السلاطین، والخاقان ابن الخواقین، المتشرّف باسم خامس أصحاب
 الکساء وثالث ائمة الهداة المصطفین، الشاه سلطان حسین، أعاده الله
 من شر کلّ عین، و صفاه من کلّ شیئ ومین، و شیدأطناب دولته باوتاد
 ظهور دولة خاتم الأوصیاء المرضیین — صلوات الله علیهم أجمعین —
 قصیده غزای تائیه أفصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که بحسن
 عقیده و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز، و بمذاحی اهل بیت
 رسالت — صلوات الله علیهم — سرفراز بوده، و آن قصیده را در مدح امام
 همام تمام، بضعة حضرت خیر الانام، وارث علوم الأولین و الآخرین،
 محیی آثار آبائه الطاهرین، نیر فلک امامت و خلافت، خورشید سپهر
 عصمت و ولایت، صاحب معجزات باهره، غیاث عترت طاهره، ضامن
 جرائم شیعیان، مصداق «ستدفن بضعة منی بخراسان» امام الإنس و
 الجنّ، ثامن ائمة الهدی أبی الحسن علی بن موسی الرضا — صلوات الله
 علیه و علی آبائه الطاهرین و أولاده المعصومین — گفته و بر آن
 حضرت خوانده و بجوائز دنیوی و اخروی بهره مند شده و معجزت باهره
 از آن حضرت در این واقعه بظهور آمده، مذکور شده بود بنابر عموم
 مراحم شاهانه نسبت بکافّة عباد و بلاد حکم اشرف عزّ صدور یافت

که داعی صمیم و مخلص قدیم این دودمان لازم التعظیم قصیده مذکوره را با احادیثی که درین باب بنظر قاصر رسیده بلغت فارسی قریب بفهم ترجمه نماید تا آنکه کافه شیعیان و عاقه مؤمنان از برکات آنها بهره مند گردند لهذا داعی اطاعةً لأمره الأعلی آنچه در این باب بنظر رسیده بود و در کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود، و ان شاء الله تعالی در خاطر فاتر هست که ترجمه قصیده فرزدق و یکی از قصاید سید حمیری — رحمة الله علیهما — را که از قصاید مشهوره مدایح اهل بیت علیهم السلام است بآن ملحق گرداند که نفعش اعم و اتم بوده باشد و این رساله عجلاله را بر مقدمه ای و سه فصل و خاتمه ای مرتب گردانید. من الله الاستعانة وهو حسبی ونعم الوکیل.

مقدمه

در بیان نسب و برخی از احوال دعبل است

دعبل بکسر دال و سکون عین و کسر با است و ابوعلی کنیت او بود و پسر علی بود و او پسر رزین و او پسر عثمان و او پسر عبدالرحمن و او پسر عبدالله و او پسر بدیل و بدیل پسر ورقاء و او از قبیله خزاعه است و بدیل بن ورقاء جد او از صحابه حضرت رسول (ص) بوده، و دعبل از شعرا و بلغای مشهور عرب است و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره است و از شیعیان خالص اهل بیت علیهم السلام است و مداح حضرت امام الانس والجنان علی بن موسی الرضا (ع) بوده است و علامه — علیه الرحمة — در کتاب خلاصه گفته است که: دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است و حال

او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است. و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است و سند خود را باو متصل کرده است و بعضی از احوال او بعد از این معلوم خواهد شد.

فصل اول

در بیان سندها و اخبار متعدده که متعلق بقصیده دعبل است. بدانکه اعظم محدثین شیعه مانند ابوجعفر محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کشی و علی بن عیسی اربلی — رضوان الله علیهم اجمعین — و جمعی از علمای سنّیان مانند ابن طلحه مالکی و غیر او بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده اند. چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که^۴:

دعبل بن علی و ابراهیم بن العباس در مرو بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند بعد از آنکه ولایت عهد مأمون را آن حضرت بجبر قبول فرموده بود. دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد و ابراهیم قصیده دیگر خواند. حضرت بیست هزار درهم بایشان جایزه شفقت کرد از دراهمی که باسم مبارک آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند که برابر دوهزار اشرفی بوده است در آن زمان، و هریک ده هزار درهم گرفتند و دعبل دراهم خود را بشهر قم آورد و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن

۴ — شاری (ره) نص حدیث را در بحار از عیون الاخبار نقل کرده (ج ۱۲ چاپ گپانی؛ ص ۷۰).

دراهم را که بنام نامی آن حضرت منور و مزین گردیده بود، هر درهمی را بده درهم خریدند که صد هزار درهم بدست او آمد، و ابراهیم آن زر را خرج می کرد و می بخشید و قسمت می کرد و از برکت آن حضرت تمام نمیشد تا آنکه خرج کفن و دفن او نیز از آن مال خیرمال شد.

و ایضاً ابن بابویه — رحمه الله علیه — بسند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت:^۵

من داخل مرو شدم و بخدمت حضرت امام رضا — علیه السلام — رفتم و عرض کردم که قصیده ای در مدح شما انشا نموده ام و بقسم بر خود لازم کرده ام که آن را بر کسی پیش از شما نخوانم. حضرت فرمود که بخوان پس بخدمت لازم السعادة عرض کرد بتفصیلی که در ضمن ترجمه اشعار مذکور خواهد شد، پس چون از خواندن قصیده فارغ شد حضرت برخاست و فرمود که از جای خود حرکت مکن و داخل حرم شدند، بعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که با اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود باو داد و گفت: مولای من میفرماید که این زر را خرج کن. دعبل گفت که: بخدا سوگند که من برای این مطلب نیامده بودم و قصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم و صرة زر را پس فرستاد و خلعتی از جامه های پوشیده آن حضرت را استدعا نمود برای برکت و شرافت، پس حضرت همان کیسه زر را با جبة خزی برای او فرستاد و خادم گفت که حضرت میفرماید که: این صرة زر بگیر که بعد از این محتاج باین زر خواهی شد و بما بر مگردان.

۵ — شارح (ره) متن حدیث را در بحار از عیون الاخبار و کشف الغمة نقل کرده (ج ۱۲؛ ص ۷۱ — ۷۴).

پس دعبل صرّه و جبّه را گرفت و برگشت و از مرو با قافله‌ای روانه شد و چون بمیان قوهان^۶ رسیدند جمعی از دزدان بقافله برخوردند و جمیع اموال اهل قافله را گرفتند و مردم قافله را همه دست بر پشت بر بستند و دعبل از آن جمله بود و اموال او را متصرف شدند، و شروع بقسمت کردند، پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این حال بود خواند و مضمونش این است که: می بینم مال اهل بیت را که در میان دیگران قسمت میشود و دستهای ایشان از آن مال خالی است. چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که: این بیت که خواندی از کیست؟ — گفت: از مردی از قبیله خزاعه است که او را دعبل بن علی میگویند، دعبل گفت: منم گوینده آن قصیده که این بیت از جمله آنست. چون آن مرد این سخن را شنید برجست و بنزد رئیس و سرکرده ایشان رفت و او شیعه بود و بر سر تلی نماز می کرد و این سخن را باو گفت، چون سرکرده این سخن را شنید خود آمد و بنزد دعبل ایستاد و گفت: توئی دعبل؟ گفت: بلی، گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند پس فرمود که: دستهای دعبل و جمیع اهل قافله را گشودند و جمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل بصاحبان رد کردند.

و دعبل بسلامت روانه قم شد و چون شیعیان قم خبر دخول دعبل را شنیدند نزد او جمع شدند و التماس کردند که قصیده خود را بر ایشان بخواند دعبل گفت: همگی در مسجد جامع حاضر شوید. چون حاضر شدند دعبل بر منبر برآمد و قصیده را بر ایشان خواند و مردم قم او را بخلع فاخره و اموال وافر نوازش نمودند، چون اهل قم خبر جبّه را شنیدند از او التماس کردند که جبّه را بهزار دینار طلا بایشان

بفروشد، او امتناع نمود. گفتند: پس قدری از آن را بهزار دینار بفروش، باز ابا کرد و از قم بیرون رفت چون بر ستاق دهات قم رسید جمعی از جوانان و خوردسالان عرب او را تعاقب نمودند و جبّه را از وی گرفتند پس دعبل بقم عود فرمود و التماس ردّ جبّه از ایشان کرد، آن جوانان خود رأی التماس وی را قبول نکردند و سخن پیران و سرکرده های خود را در این باب نشنیدند و گفتند که: آرزوی جبّه را از دل بدر کن که ممکن نیست پس دهیم ولیکن بقیمت آن هزار اشرفی بتو می دهیم و او قبول نمی کرد، چون ناامید گردید از پس دادن ایشان آن را، از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبّه متبرّکه را نیز باو بدهند این را قبول کردند و قدری از جبّه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیّه باو دادند.

چون دعبل بوطن خود معاودت نمود دید که دزدان جمیع آنچه در منزل او یافته اند غارت کرده اند در این وقت آن صد دینار را که حضرت باو عطا فرموده بود بشیعیان فروخت، از برای برکت هر دینار را بصد درهم که ده برابر سوقی بود از او خریدند، پس ده هزار درهم بدستش آمد، و در این وقت سخن حضرت را بخاطر آورد که بر سبیل اعجاز باو فرموده بودند که: بزودی محتاج خواهی شد باین دینارها. و دعبل کنیزی داشت که او را بسیار دوست میداشت در این وقت رمّده عظیمی در هر دو چشم او بهم رسید چون اطّبا و کحّالان چشمهای او را ملاحظه کردند گفتند: که چشم راستش باطل شده است در آن تدبیری نمیتوانیم کرد لیکن چشم چپش را شروع در معالجه میکنیم و اهتمام مینمائیم و امید هست که باصلاح آید، دعبل از این واقعه بسیار غمیگن شد و جزع بسیار کرد تا آنکه بخاطرش رسید که بقیّه جبّه مبارکه حضرت امام رضا (ع) با او هست، پناه بآن قطعه جبّه برد و آن

را برگرفت و بر دیده‌های جاریه مالید و قدری از آن جامه شریف در اول شب بعنوان عصابه بر دیده‌های جاریه بست چون صبح شد ببرکت جامه آن حضرت دیده‌های جاریه صحیح شده و بینا تر از اول گردیده بود.

و شیخ طوسی — علیه الرحمة — در مجالس از علی برادر دعبل روایت کرده است که گفت^۷: با برادر خود دعبل در سال صد و نود و هشتم هجرت متوجه شهر طوس شدیم و بخدمت حضرت امام رضا (ع) مشرف شدیم [و تا آخر سال دو یست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم]^۸ و حضرت پیراهن خرزردی خلعت ببرادرم داد با انگشتی عقیق و کیسه‌ای از دراهم که باسم شریف آن حضرت مزین بود، و فرمود: ای دعبل برو بشهر قم که در آنجا فواید خواهی یافت و فرمود که: این پیراهن را خوب محافظت نما که من هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز در این پیراهن کرده‌ام و هزار ختم قرآن در این جامه کرده‌ام.

و صاحب کشف الغمّة از بعضی از مخالفان روایت کرده که^۹ دعبل گفت: چون این قصیده را گفتم بخراسان رفتم و بخدمت حضرت امام همام حضرت علی بن موسی الرضا (ع) رسیدم و قصیده را بر آن حضرت عرض کردم تحسین نمودند و فرمودند تا ترا امر نفرمائیم بر دیگری مخوان، چون خبر این قصیده بمأمون رسید مرا طلبید و امر کرد که این قصیده را برو بخوانم، من انکار کردم، یکی از غلامان خود را بطلب حضرت امام علیه السلام فرستاد چون تشریف آوردند،

۷ و ۹ — شارح (ره) این دو حدیث را در بحار از امالی طوسی نقل کرده (ج ۱۲ چاپ گهانی؛ ص

۱۷۱-۱۷۲)

۸ — فقط در «ج» است.

بخدمت حضرت عرض کرد که من دعبل را امر کردم که قصیده خود را بخواند و انکار نمود. حضرت فرمود، ای دعبل قصیده را بر خلیفه بخوان. من جمیع قصیده را خواندم و مأمون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درهم بمن کرم کرد و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیک بآن مبلغ جایزه عطا فرمود. پس من بآن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامه های بدن خود جامه ای بمن عطا فرمائی که در وقت مردن کفن من باشد. حضرت فرمود چنین کنیم و بعد از آن پیراهنی بمن بخشیدند که خود پوشیده بودند و دستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند و گفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاهای عظیم محفوظ خواهی بود.* بعد از آن فضل بن سهل ذوالر یاستین که وزیر مأمون بود، صله نیکویی بمن داد و استر خراسانی زردی برای من فرستاد و در روز بارانی با او میرفتم بارانی و کلاه بارانی که هر دو از خز بود بمن بخشید که هشتاد اشرفی بقیمت آنها بمن دادند و من ندادم.*^{۱۰}

پس اراده معاودت بعراق نمودم در اثنای راه جمعی از دزدان گُرد بر سر راه آمده بودند و آنچه همراه داشتیم همه را تالان^{۱۱} کردند [و آن روز روز بارانی بود^{۱۲}] پس ماندم در پیراهن کهنه و حالی^{۱۳} تازه و از میان آنچه از من بردند تأسف من بر پیراهن و دستمال شریف

۱۰ — عبارت میان دو ستاره ترجمه این عبارت است: «ثم دفع الی ذوالر یاستین.. وزیر المأمون صله و حملنی علی بردون أصفر خراسانی و کنت اسایره فی یوم مطیر و علیہ ممطر خز و برنس منه فأمرلی به و دعا بغیره جدید فلبسه و قال: انما أثرتک باللبیس لانه خیر الممطرین قال فاعطیت به ثمانین دیناراً فلم تطب نفسی بیعه».

۱۱ — در بهار عجم گفته: «تالان: غارت و تاراج». و در آند راج اضافه کرده که لغت فارسی است.

۱۲ — ترجمه این عبارت از نص حکایت دعبل است: «وکان ذلک الیوم یوماً مطیراً».

۱۳ — ج: «جانی».

آن حضرت بود و تفکر می نمودم در فرموده حضرت که تو ببرکت اینها محفوظ خواهی ماند چون شد که اینها را دزد برد؟! ناگاه یکی از آن کردان حرامی بر من گذشت و بر اسب زرد که ذوالریاستین بمن بخشیده بود سوار بود و آن بارانی را نیز در برداشت و چون بنزدیک من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می کشید و یک شعر از قصیده مرا خواند. من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته، در این وقت طمع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را پس گیرم و گفتم ای آقای من از کیست این قصیده؟ گفت: وای بر تو ترا چه کار است با این؟ گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن کرد گفت نسبت این قصیده بصاحبش از آن مشهورتر است که احتیاج بیان داشته باشد. گفتم او کیست؟ گفت دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد؛ خدا او را جزای خیر دهد. گفتم بخدا سوگند که منم دعبل و این قصیده از من است. گفت وای بر تو چه میگوئی؟! گفتم امر من از آن مشهورتر است که مخفی باشد. پس اهل قافله را طلبید و از ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است چون بر او ظاهر شد که منم دعبل، گفت: برای کرامت تو آنچه از قافله گرفته اند حتی خلالی که برده باشند پس دادم، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد و ببرکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا رد کردند و بدرقه همراه آمدند تا ما را بمأمن رسانیدند، پس من و جمیع قافله محفوظ ماندیم ببرکت پیراهن و دستمال آن حضرت.

و صاحب کتاب «عدد قویه» روایت کرده است که^{۱۴}:

۱۴ - شارح (ره) متن این حدیث را در مجلد دوازدهم بحار چاپ گمپانی (ص ۷۷) نقل کرده.

اهل قم خلعت حضرت را بسی هزار درهم از دعبل می خریدند و او قبول نکرد و چون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت^{۱۵} را دزدیدند برگشت و بالتماس بسیاریک آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن خود گذارد و سی هزار درهم را باو دادند. و دعبل آن قصیده را بجامه احرامی خود نوشت و وصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند.

و ابن بابویه رحمه الله علیه از علی پسر دعبل روایت کرده که^{۱۶} چون هنگام وفات پدرم شد رنگش متغیر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد و چون این حالت را مشاهده کردم شیطان مرا وسوسه کرد و نزدیک شد که از مذهب او برگردم پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه های سفید پوشیده بود و کلاه سفیدی بر سر داشت گفتم: ای پدر، خدا با توجه کرد؟ گفت ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان من، از آن بود که در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بر آن حالت بودم تا آنکه بخدمت حضرت رسالت پناه محمدی — صلی الله علیه و آله — رسیدم، و جامه های سفید دربر و کلاه نورانی بر سر داشتم، چون نظر مبارکش بر من افتاد فرمود، تو دعبلی؟ — گفتم: آری یا رسول الله، فرمود: بخوان از شعرهایی که در شأن اولاد من گفته ای! من این دوبیت را خواندم:

لَا أَضْحِكُ إِلَهَ سِوَا الدَّهْرَانِ ضَحَكْتُ يَوْمًا وَ آلَ أَحْمَدِ مَظْلُومُونَ قَدْ قَهَرُوا
مُشَرَّدُونَ نُفُوعًا عَنْ غُفَرٍ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنُوا مَا لَيْسَ يَغْتَفَرُ
یعنی خندان نگرداند خدا دندان روزگار را اگر بخندد

۱۵ — ج، بعلاوه: «آفتاب طلعت».

۱۶ — شارح (ره) متن این حدیث را در جلد ۱۲ بحار چاپ گمپانی (ص ۷۲) نقل کرده.

و شادی کند در روزی که آل پیغمبر— صلی الله علیه و آله وسلم— ستمدیده و مقهور گردیده اند از دشمنان، و ایشان را رانده اند و از میان خانه های خود بدر کرده اند، گویا ایشان گناهی کرده اند که آمرزیده نمیشود.

چون این بیت را خواندم حضرت مرا تحسین فرمود و شفاعت نمود و جامه هائی که دربر داشت بمن خلعت داد و این جامه های آن حضرت است که دربر من است.

و أيضاً روایت کرده است که بر قبر دعبل این ابیات را که از جمله اشعار اوست نقش کرده بودند:

أَعَدَّ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ	دَعْبِلُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يَقُولُهَا مُخْلِصاً عَسَاهُ بِهَا	يَرْحَمُهُ فِي الْقِيَامَةِ اللَّهُ
اللَّهُ مَوْلَاهُ وَالرَّسُولُ وَمِنْ	بَعْدَهُمَا فَالْوَصَى مَوْلَاهُ

یعنی مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید دعبل این را که نیست خدائی بجز او؛ میگوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید که باین کلمه رحم کند او را در قیامت خدا، خدا مولا و آقا و صاحب اختیار اوست و رسول خدا (ص)، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابی طالب است. و بدانکه قصیده مزبوره اختلاف بسیار دارد و در روایات بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده اند و آنچه مضمون مجموع روایات است ایراد مینماید. اول قصیده این است^{۱۷}:

۱۷- ج- بجای این جمله: «وہا أنا أشعر في المقصود بعون الملك الودود».

المطلع الاول

۱

تَجَاوَزْنَ بِالْإِثْنَانِ وَالزَّفَرَاتِ
نَوَائِحُ عَجْمُ اللَّفِظِ وَالنَّطِيقَاتِ

شرح: چون در میان طایفه شعرا متعارف است که در اول قصاید شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق یا در سوز و گداز یا در شکایت روزگاری یا در وصف معشوق بعنوان تغزل میگویند، و بعد از آن گریز بر سر مطلب میروند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

رنین صدای حزین است^۱، و زفرة آه دردآمیز است، و نوائح جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه کننده. و کلام اعجم کلامی را میگویند که از آن معنی مفهوم نشود.

یعنی: جواب یکدیگر را گفتند و صدا بلند کردند با ناله‌های سوزناک و آه‌های دردناک، نوحه کننده‌ای چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی‌شود. مراد خوانندگی مرغان است که عشاق را و ارباب اندوه را بوجد می‌آورد.

۱ - قنوی در شرح خود گفته: «والاثنان جمع الرثة بالراء المهملة وهى الصوت».

۲

يُخَبِّرُنَ بِالْأَنْفَاسِ عَنْ سِرِّ أَنْفُسِ
أَسَارِي هَوًى مَاضٍ وَآخِرَاتٍ

شرح: یعنی خبر میدادند بنفسهای خود از راز نهانی جانهای^۲ چند
که اسیر عشق و هوی گردیده اند؛ بعضی عشاق گذشته اند و بعضی
آینده.

۳

فَأَضَعْنَّ أَوْ أَشْفَنْ^۳ حَتَّى تَقْوَضَتْ
صُفُوفُ الدُّجَى بِالْفَجْرِ مُنْهَزِمَاتٍ

شرح: یعنی آن مرغان نوحه کننده گاه بجانب بالا و گاه بجانب
پستی پرواز کردند، تا آنکه شکسته و پراکنده شدند لشکرهای
تاریکی شب از هجوم عساکر روشنایی صبح، گریزندگان.

۴

عَلَى الْعَرَصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْقَهَا
سَلَامٌ شَجٍّ صَبٍّ عَلَى الْعَرَصَاتِ

شرح: مهّا جمع مهّاة است، و مهّاة گاؤ کوهی است، و گاهی
باعتبار خوش آیندگی و وحشی بودن تشبیه میکنند معشوق را بآن،
و شاید اینجا این معنی مراد باشد. و شجّ بمعنی حزین است. و صَبّ
بمعنی بسیار مشتاق است.

۲- ج: «جانی».

۳- ع ق ک باب: «فأضعن أو أشفن».

یعنی: باد بر آن عرصه‌های خالی از معشوق من که در زمان سابق در آنجا بوده‌اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه‌ها از معشوق من.

۵

فَعَهْدِي بِهَا خُضِرَ الْمَعَاهِدِ مَالَفًا
مِنَ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَالْخَفِرَاتِ

شرح: یعنی دیده‌ام و بخاطر دارم وقتی را که آن عرصه‌های معشوق من مکانها و بقعه‌های آنها سبز و خرم و محلّ الفت بود بسبب دلربایان خوش‌بویان سفیدرویان با نهایت شرم و حیا که در آن زمینها بودند.

۶

لِبَالِي يُعَدِّبَنَ الْوِصَالَ عَلَى الْقَلَى
وَيُعَدِّي تَدَانِسِنَا عَلَى الْفَرَبَاتِ

شرح: یعنی آنچه بخاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها یا آن معشوقان یاری میکردند وصال محبوب^۴ را بر دشمنی و هجران، و یاری میکردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.

۷

وَإِذَا هُنَّ يَلْعَظْنَ الْغُيُونَ سَوَافِرًا
وَيَسْتُرْنَ بِالْأَبْدِي عَلَى الْوَجَنَاتِ

شرح: یعنی و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر میکردند بسوی دیده‌های نظارگیان و تماشاکنندگان، باروهای گشوده‌بی—

حجاب، و از روی حیا گونه های خود را می پوشانیدند بدستهای خود.

۸

وَإِذْ كُنَّا يَوْمَ لِي بَلَاخِطِي نَشْوَةٌ
بَيْتُ لَهَا قَلْبِي عَلَى نَشْوَاتِهِ

یعنی: و در روزگاری که در هر روز آن بمشاهده جمال
دلبران برای من نشاط بهم میرسید، که دلم شبهای بسیار بر آن نشاط
بسر می آورد.

و چون از تغزل و رسوم شاعرانه فارغ شد شروع در اظهار مطلب
نموده بر سر مطلب آمد و گفت:

۹

فَكَمْ حَسَرَاتٍ هَاجَهَا بِمُحَسَّرٍ
وَوُفِي يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَفَاتٍ!

شرح: یعنی پس چه حسرتها و اندوهها که از برای من بهیجان آمد
در وادی «محسر» که منتهای «منی» است از جانب «مشعرالحرام»
بسبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در «عرفات» کردند، و امام
زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود.

۱۰

أَلَمْ تَرَ لِلْإِيَّامِ مَا جَرَّ جَوْرُهَا
عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْصٍ وَظُلْمٍ شَتَاتٍ؟

شرح: یعنی آیا نمی بینی روزگار را که جنایتها کرد جور و ستم آن
بر مردم از برهم زدن عهدها که در باب امامت ائمه اطهار—

علیهم السلام — از ایشان گرفته شده بود، و بطول انجامیدن پراکندگی مردم و احوال ایشان؟

۱۱

وَمِنْ دُولِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَمَنْ عَدَا
بِهِمْ طَالِباً لِلثُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ؟

شرح: یعنی و از دولتهای خلفای جور که بشرع و دین و ائمه مسلمین سُخریه و استهزا می نمایند، یا بخواهش نفس خود عمل می نمایند، و از گمراهی آن جماعت که طلب می نمایند بسبب آن متابعت آن خلیفه های ناحق نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت.

۱۲

فَكَيْفَ وَمِنْ أَتَى يُطَالِبُ زُلْفَةً
إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ،

۱۳

سِوَى حُبِّ أَبْنَاءِ النَّبِيِّ وَرَهْطِهِ
وَبُغْضِ بَنِي الزُّرْقَاءِ وَالْعَبَلَاتِ؟

شرح: یعنی پس چگونه و کجا بهم میرسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد بسوی حق تعالی بعد از روزه و نمازها بغیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او؟ و دشمنی فرزندان زن ازرق کبود چشم و فرزندان امیه که ایشان را «عبلات» می گفتند؟ و اول اشاره است باولاد مروان ملعون که سالها در میان

بنی امیه پادشاهی کردند بجور و ستم، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود، چنانچه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — و مروان ملعون نزاعی شد، حضرت باو گفت: ای پسر زن ازرق میشوم زناکار که در بازار عکاظ که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست، و مردم را دعوت میکرد بسوی خود که با او زنا کنند.

و دویم اشاره است بجمیع سلسله میشومه بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجره ملعونه نامیده است^۷، و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند، و اول ایشان عثمان ملعون بود، و آخر ایشان مروان حمار. و بنی مروان نیز از جمله ایشان بودند، لعنة الله عليهم.

۱۴

وَهَنَدٍ وَمَا أَذَتْ سُمِّيَهُ وَإِنَّهَا
أُولُو الْكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ وَالْفَجَرَاتِ؟

شرح: یعنی بغض و عداوت هند جگرخوار که مادر معاویه بود، و آنچه حاصل و صادر شد از سُمِّيَه و پسر او که زیاد باشد، و ایشان صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام.

بدانکه سُمِّيَه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود، و بدین سبب پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود، و او را زیاد ابن ابیه میگفتند، یعنی زیاد پسر پدرش. و چون زیاد و معاویه در ولد الزنا بودن و عداوت حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — با یکدیگر شریک بودند، معاویه زیاد

۷ — اشاره است بآیه ۶۰ سورة اسراء: «.... و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الآ طغياناً كبيراً».

را بخود ملحق کرد، و گفت برادر او است، زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرد، و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد. و تا چنین نسبهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد. و عیدالله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود، و بدین سبب جرأت بر قتل سیدالشهدا و جگر گوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال شنیعه دیگر نمود. لعنة الله علیهم أجمعین.

۱۵

هُمْ نَقَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَقَرْضَهُ
وَمُخَّكَمَهُ بِالزُّورِ وَالشُّبُهَاتِ

شرح: یعنی ایشان نقض کردند و شکستند عهد واجبی را که در آیات محکّمات و اوضحه الدلالات قرآن مجید برایشان لازم شده بود که آن خلافت و امامت حق ائمه علیهم السلام است به بهتانها که بر پیغمبر (ص) بستند و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند، و شبهه های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند.

۱۶

وَلَمْ تَكُ إِلَّا مِخْنَةً كَشَفْنَاهُمْ
بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنٍ وَهَنَاتٍ

شرح: یعنی نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیرالمؤمنین — علیه السلام — را با آن وضوح و ظهور مگر امتحانی از خدا که کفران منافقان را ظاهر گردانید، و ایشان را رسوا کرد بدعوی گمراهی که کردند بسبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان و کینه های دیرینه.

۱۷

ثَرَاتٌ بِلاَ قُرْبَىٰ وَمُلْكٌ بِلاَ هُدًى
وَحُكْمٌ بِلاَ شُورَىٰ بِغَيْرِ هُدَاةٍ

شرح: یعنی آن گمراهی میراثی بود که از حضرت پیغمبر (ص) بردند بدون قربات و خویشی، و پادشاهی و خلافتی بود که متصرف شدند بی هدایت و دانائی، و حکمی بود در میان مسلمانان که جاری ساختند بدون مشورت پادشاهان و راهنمایان دین.

۱۸

رَزَايَا ارْتَنَّا خُضْرَةَ الْاَفْقِ حُمْرَةً
وَزَدَّتْ الْجَاغَاءَ ظَغْمًا كُلَّ فُرَاتٍ

شرح: یعنی اینها مصیبتی چند است که نمود بما سبزی افق آسمان را سرخی، و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ. و اشاره است بآنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او عارض^۸ شد دنیا در نظر او تیره و متغیر می نماید، و در کام او لذتها ناگوار میشود. و ممکن است که اشاره بوده باشد بحادثی که وارد شده است که زیادتی سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) بهم رسید. و چون غصب حق امیرالمؤمنین (ع) کردند آب آسمان برطرف شد و ابرها آب شور از دریاها برمیدارند. و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که حق بصاحبش برمیگردد آب شیرین از آسمان می بارد و برکتهای زمین مضاعف میگردد!

۱۹

وَمَا سَهَّلْتُ لَكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ
عَلَى النَّاسِ إِلَّا بَيْعَهُ الْقَلَتَاتِ

شرح: یعنی و آسان نکرد این مذاهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی که بی تأمل و تدبّر با ابوبکر کردند، و بآن چسبیدند، و گفتند: ما بیعت را بر هم نمی توانیم زد. و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظر مردم مشتبّه گردانیدند، با آنکه در اوّل حال اکثر مهاجران و انصار بیعت نکردند، و احدی از بنی هاشم بیعت نکرد. و چون منافقان را بطمع اموال و مناصب با خود یار کردند، بجبر و عنف مردم را به بیعت می بردند، و ریسمان ها در گردن ایشان کرده می کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت میکردند. و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده حجت خلافت خود ساختند!

و ستیان در کتب خود از عمر روایت کرده اند که گفت: بیعت ابوبکر فله ای بود، یعنی امری بود که بی تدبّر و تفکر بناگاه رو داد، خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد! پس اگر بعد از این کسی خواهد چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید!

و این شعر اشاره بآن است، و سببش آن بود که عمر برای خود می خواست خلافت را، و با او تمهید کرده بود که من اوّل تکلیف خلافت بتو میکنم، تو قبول مکن و بمن برگردان تا مردم ما را بی غرض بدانند! و بظاهر ابوبکر محیل قبول کرد. و چون عمر با او تکلیف کرد ابوبکر دست دراز کرد و بناچار عمر با او بیعت کرد. و تفصیل این سخنان ان شاء الله در کتاب حیاة القلوب مذکور خواهد شد.

۲۰

وَمَا قِيلَ أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ جَهْرَةً
بِدَعْوَى ثِرَاثٍ فِي الضَّلَالِ بَنَاتٍ

شرح: یعنی نبود گفتار آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند با آواز بلند، در وقتی که معارضه با انصار میکردند که دعوی میراث حضرت رسول خدا (ص) کردند بسبب گمراهی، و گفتند: ما خویشان آن حضرتیم [البته]^۹. یعنی آن سخن فایده ای بایشان نمی بخشد. و این اشاره است بآنکه حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — مکرر در نظم و نثر میفرمودند که: حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقیم بخلاف آن حضرت، همان حجت را من برایشان دارم که شما قبیله آن حضرتید، دعوی احقیت میکنید، من که پسرعم و داماد اویم چون اولی و احق نباشم؟ قطع نظر از نصّ روز غدیر و غیر آن، و افضل بودن در جمیع کمالات.

۲۱

وَلَوْ قُلِّدُوا الْمُؤَصَّي إِلَيْهِ أُمُورَهَا^{۱۰}
لَرُفَّتْ بِمَأْمُونٍ عَلَى الْعَثَرَاتِ

شرح: یعنی اگر این امت بی شرم می گذاشتند امور خود را بآن کسی که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — او را وصی گردانید،

۹ — در اصل: «بلندمرتبه». شارح چون کلمه «بنات» را در متن شعر «بنات» خوانده [یعنی باء جریانات=ناتئ از نتأ الشئ: ارتفع] آن را «بلندمرتبه» ترجمه کرده است ولی مصحح باستاند شرح قنوی، کلمه را «بنات» ضبط نمود و ترجمه آن را «البته» کرد.

۱۰ — ع: «زمامها».

۱۱ — ع: «من».

و سفارش امت را باو کرد، هر آینه چسبانیده بودند و تفویض کرده بودند [امر خود را] بکسی که ایمن بودند از آنکه از او خطائی و لغزشی واقع شود. یعنی خلیفه برحق^{۱۲} علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲۲

أَخِي^{۱۳} خَاتَمِ الرُّسُلِ الْمُصَفَّى مِنَ الْقَدَى
وَمُفْتَرِسِ الْأَبْطَالِ فِي الْفَعْمَرَاتِ

شرح: یعنی آن مأمون، برادر آخر پیغمبران بود و پاکیزه بود از هر بدی بنص آیه تطهیر و مصفی از هر رجسی که بخاطر خلد، و درنده شجاعان بود در جنگهای عظیم.

۲۳

فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرُ شَهِيدَهُ
وَبَذَرُوا أَخْذَ شَامِخِ الْهَضَبَاتِ

شرح: یعنی پس اگر انکار کنند خلافت و استحقاق امامت او را، نصّ روز غدیر که در عالم مشهور است گواه اوست. و جوانی های او در جنگ بدر و احد که کوههای بلند دارد شاهد استحقاق خلافت اوست.

۲۴

وَأَيُّ مِنَ الْقُرْآنِ تُنَلَى بِفَضْلِهِ
وَأَيُّ بِالْقُوتِ فِي الْأَرْبَابِ

۱۲ - ج بعلاوة: «و امام مطلق».

۱۳ - ع: «أخا».

شرح: یعنی و گواهی می‌دهد بر خلافت او آیه‌ای چند از قرآن که مردم می‌خوانند، و دلالت میکند بر فضیلت او اختیار کردن او مساکین را بقوت خود در شدت‌ها و تنگی‌ها و قحط‌ها. اشاره است بقصد نزول سوره کریمه «هل أتى» و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کتب سیر و اخبار فریقین مشحون و مملو است از آنها.

۲۵

وَعِزُّ جَلالٍ^{۱۴} أَلَزَّكَ نُهُ بِسَبِقِهَا
مَنَاقِبُ كَانَتْ فِيهِ مُؤْتِنَاتٍ

شرح: یعنی و بزرگواری جلالت و عظمتی که در یافته است آن را بسبب سبقت گرفتن بسوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آنها را درنیافته بود.

۲۶

مَنَاقِبُ لَمْ تُذَرَّكَ بِكَفِّدِ^{۱۵} وَلَمْ تُنَلَّ
بِشَىءٍ سِوَى حَدِّ الْقَنَا الدَّرَبَاتِ

شرح: یعنی آنچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی‌توان یافت آنها را بمکر یا بمال و نمی‌توان بآنها رسید به چیزی مگر بدم نیزه‌های تندبرنده، یعنی از جمله منقبت‌های آن حضرت شجاعت بی‌نهایت بود که اساس دین مبین بزور بازوی معجزنمای آن حضرت شد، و اکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

۱۴- ع با: «عَزَّ جَلالٍ» و صحیح همین صورت است چنانکه در پیش گفتار توضیح داده شد. ک بب: «وَعَزَّ جَلالٍ». ولی شارح این دو کلمه را مانند قنوی «عز جلال» خوانده و ترجمه کرده است.
۱۵- در حاشیه «ث» برای این کلمه دو نسخه بدل نوشته: «بمال» و «بخیر».

۲۷

نَجِیُّ لَجَبْرِیْلَ الْأَمِیْنِ وَأَنْتُمْ
عُكُوفٌ عَلَى الْمُرْزِیِّ مَعًا وَمَنَاةٌ

شرح: یعنی حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله و سلامه علیه —
همراز جبرئیل امین [که پیک رب العالمین است]^{۱۶} بود، زیرا که
صدای وحی خدا [را] که بر حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — نازل
مینمود او می شنید، چنانکه خود فرموده: در وقتی که شما ملازمت
می نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عزّی و مناة که دو بت بزرگی
قریش بودند [من خدای یگانه را می پرستیدم]، و این خطاب با
جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند مانند ابوبکر و عمر
و عثمان و معاویه .

المطلع الثاني

۲۸

بَكَيْتُ لِرَسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَافٍ
وَ أَذْرَيْتُ دَفْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبَرِ

شرح: این مطلع دویم از این قصیده است. یعنی گریستم برای آثار خانه خراب آل پیغمبر (ص) که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند، در عرفات، و پاشیدم آب چشم خود را بگریه کردنها.

۲۹

وَبَانَ^۱ عَرَى صَبْرِي وَهَاجَتْ صَبَابَتِي
رُسُومُ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَ عِصْرَاتِ

شرح: یعنی و بریده شد حلقه های صبر من و بهیجان آمد شوق من بسبب نشانهای منزلها و خانه هایی که اثر آنها محو شده بود و چو^۲ و ناهموار شده بودند.

۱ - ع و حاشیه با: «وَفَكَ».

۲ - در برهان قاطع گفته: «چون بضم اول بروزن غول: بیابان و جای خالی از آدم را گویند».

۳۰

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ
وَمَنْزِلٌ وَخِي مُفْفِرُ الْعَرَصَاتِ

شرح: یعنی آن خانه‌ها محلّ درس گفتن آیه‌ای چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می‌فرمودند، و اکنون بسبب جور مخالفان خالی شده‌اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محلّ نزول وحی الهی بود، و اکنون عرصه‌های آن از عبادت و هدایت خالی و بیابان و ویران شده است.

۳۱

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنًى
وَبِالْبَيْتِ ۲ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمَرَاتِ

شرح: یعنی آن خانه‌ها از آل رسول خدا بود — صلوات الله عليهم — در خیف یعنی مسجد منی و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات منی.

۳۲

دِبَارُ لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنًى
وَلِلَّسَّيْدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَاةِ

۳۳

دِبَارُ عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ
وَ حَمْزَةَ وَالسَّجَّادِ ذِي النُّفَاتِ

شرح: یعنی خانه‌ها بود از عبدالله پدر حضرت رسول(ص) در خیف منی، و از سید بزرگی که خواند مردم را بسوی نمازها، یعنی حضرت رسالت پناه(ص)، و خانه‌های علی بن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سیدالشهدا و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه‌ها بهم رسیده بود مانند پینه زانو و سینه شتر، و هر سالی چندین مرتبه بمقراض می‌برید آن پینه‌ها را.

۳۴

دِبَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَالْفَضْلِ صَنِوهِ
نَجِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ

شرح: یعنی خانه‌ها از عبدالله پسر عباس عموی پیغمبر و فضل برادر عبدالله بود که همراه رسول خدا(ص) بود^۴ در خلوتها. و ظاهراً دعبل در اینجا تقیه از مأمون کرده است که از اولاد عباس بود.

۳۵

وَسُبُّظِي رَسُولِ اللَّهِ وَإِنِّي وَصِيَّهِ
وَوَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَالْحَسَنَاتِ

شرح: یعنی و خانه‌های دو فرزند زاده رسول خدا و پسر وصی او، و وارث علم خدا و سایر نیکی‌ها و کمالات.

۳۶

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ يَنْزِلُ بَيِّنَاتِهَا
عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَاةِ^۵

شرح: یعنی و آن خانه ها محلّ نزول وحی خدا بود، که وحی نازل می شد در میان آنها بر احمد که مذکور میشود نام او در نمازها، و بروایت دیگر در پسین ها^۶ و بامدادها.

۳۷

مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهِدَاهُمُ
فَتُؤْمَنُ^۷ مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَثَرَاتِ

شرح: یعنی و آنها منزلهای قومی بود که هدایت می یافتند مردم ببرکت هدایت ایشان، و ایمن بودند از آنکه از ایشان لغزشی واقع شود بسبب عصمت ایشان.

۳۸

مَنَازِلُ جِبْرِيلَ الْأَمِينِ يَحُلُّهَا
مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ

شرح: یعنی آن دیار محلّ نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، و حلول میکرد در آن خانه ها از جانب حق تعالی برسانیدن وحی بسلام کردن و برکتها.

۵- ک ع ق و حاشیه با: «السورات».

۶- در آند راج گفته: «پسین مقابل پیشین، و آخر روز، و بدین معنی نیز مقابل پیشین است».

۷- ث ج باب: «فیؤمن».

۳۹

مَنَازِلُ وَحْيِ اللَّهِ مَعْدِنُ عَلَيْهِ
سَبِيلُ رِشَادٍ وَاضِحُ الطَّرِيقَاتِ

شرح: یعنی آن خانه‌ها بودند محلّ نزول وحی خدا، و معدن علم او، و راه صلاحی که راههای آن واضح و ظاهر است.

۴۰

مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَاللُّتْقَى
وَالصَّوْمِ وَالنَّظْهِيرِ وَالْحَسَنَاتِ

شرح: یعنی منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزگاری، و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.

۴۱

مَنَازِلُ لِأَتِيمٍ يَخْلُ بِرَبْعِهَا
وَلَا ابْنُ ضُهَاكِ هَاتِكِ الْحُرْمَاتِ

شرح: یعنی منزلی چند بود که نزول نکرد بساحت آنها ابوبکر که از قبیلۀ تیم بود و نه عمر که فرزند ضهاک حبشیۀ زانیه بود و هتک کننده حرمت‌های اهل بیت رسالت — علیهم السلام — بود. مؤلف گوید که: ممکن است که مراد بديار و منزلها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد، نه خانه‌های ظاهری چنانکه از آیه کریمه «فِي بَيْوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَهُ»^۸ گفته‌اند، و در

کتاب حیاة القلوب بیان کرده‌ام، هر که خواهد به تفصیل این مطلب مطلع گردد رجوع بآن کتاب نماید^۹.

۴۲

دِيَارُ عَفَاها جُورُ كُلِّ مُنَابِدٍ
وَلَمْ تَغْفُ لِلْأَيَّامِ وَالسَّنَوَاتِ

شرح: یعنی خانه‌ای چند است که اثر آنها را برطرف کرده است
ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند، و محو
و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار. و غرض آن
است که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که بمرور ایام و
سنین برطرف شود، بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده است.

۴۳

قِفَا نَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا:
مَتَى عَهْدُهَا بِالصُّومِ وَالصَّلَوَاتِ؟

شرح: در میان عرب شایع است که خطاب عام را بصیغه تثنیه
می‌کنند و جهات آن را در کتاب بحارالانوار ذکر کرده‌ام^{۱۰}.
یعنی: بایستید ای برادران تا سؤال کنیم از خانه‌ای که اهلش
سبک و کم شده‌اند، و چندگاه است که روزه و نمازها در آن برطرف
شده است.

غرض بیان آن است که سالهای بسیار است که از استیلای
مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت رسالت — صلوات الله علیهم

۹ — حیاة القلوب ص ۶۰ ج ۳، چاپ سنگی بسال ۱۳۰۸.

۱۰ — رجوع شود بجلد ۱۲ بحارالانوار چاپ امین الضرب ص ۷۶، و ج ۴۹ چاپ جدید ص ۲۵۶.

أجمعين— آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است، و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است، و بعوض عبادت و ورع و تقوی و پرهیزگاری، شرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس ز نهب اموال شیعیان شایع شده است.

۴۴

وَأَيْنَ الْأُولَى سَقَلَتْ بِهِمْ عُزْبَةُ النَّوَى
أَفَيْنَ فِي الْأَطَارِافِ مُفْتَرِقَاتِ

شرح: یعنی و کجایند آنها که دور گردانید ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود؟ و پراکنده گشتند در اطراف عالم مانند شاخهای درخت که پراکنده شوند؟

۴۵

هُمُ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا أَعْتَرَوْا
وَهُمْ خَيْرُ سَادَاتٍ^{۱۲} وَخَيْرُ حُمَاةٍ

شرح: یعنی ایشانند اهل میراث پیغمبر هرگاه نسب خود را بیان کنند، و ایشانند بهترین سروران و بهترین حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت.

۴۶

إِذَا لَمْ تُنْجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا
بِأَسْمَائِهِمْ لَمْ يَفْبَلِ الصَّلَوَاتِ

۱۱ — ک: «الاطراف» ع: «الآفاق».

۱۲ — ع: «قادات».

شرح: یعنی هرگاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود
بنامهای مبارک^{۱۳} ایشان، خداوند قبول نمی کند نمازهای ما را.

۴۷

مَطَاعِمُ لِالأَعْسَارِ^{۱۴} فِي كُلِّ مَشْهَدٍ
لَقَدْ شَرُّفُوا بِالْفَضْلِ وَالْبَرَكَاتِ

شرح: یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانی ها
و قحطی ها در هر محلی، بتحقیق که شرف یافته اند بفضیلت بر
دیگران ببرکتها و رحمتها و نعمتها که از ایشان بمردم رسیده است.

۴۸

وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبُونَ^{۱۵} وَمُكَذِّبُونَ
وَمُضْطَّغِنُونَ ذُو إِخْنَةٍ وَتِرَاتٍ

شرح: یعنی و نیستند مردم [یعنی منکران اهل بیت رسالت—
صلوات الله عليهم اجمعین—]^{۱۶} مگر غصب کننده حق ایشان یا
تکذیب کننده ای که ایشان را بدروغ نسبت دهند، یا کینه وری که
عداوت ایشان را در دل دارند، و طلب کننده است خونهایی را که
رسول خدا و امیرالمؤمنین—صلوات الله علیهما— در راه دین [و جهاد
با معاندین]^{۱۶} ریخته اند.

۱۳— ج: «بنامهای نامی و اسمهای سامی گرامی».

۱۴— در دو نسخه اصل، وق: «فی الأعسار»؛ در حاشیه با، وع: «فی الإقتار»؛ ک: «فی الاقطار».

۱۵— ع: «حاسد».

۱۶— فقط در «ج».

۴۹

إِذَا ذَكَّرُوا قَتَلَىٰ بِبَذَرٍ وَخَيْبَرٍ
وَيَوْمَ حُنَيْنٍ أَشْبَلُوا الْعَبْرَاتِ

شرح: یعنی هرگاه بیاد می آورند کشته شده های جنگ بدر و خیبر و روز جنگ حنین را که بردست امیرالمؤمنین — علیه السلام — کشته شدند، جاری میگردانند آب دیده های خود را. اما جنگ بدر و حنین، برای آنکه برادران و پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بردست آن حضرت کشته شدند^{۱۷}. و اما جنگ خیبر بسبب آنکه دیگران گریختند، و فتح بردست ظفرآسای آن حضرت جاری شد. و اگر بجای خیبر «احد» بود مناسب تر بود، زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد، مگر آنکه در ضمیر «ذکروا» منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

۵۰

فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَرَهْلَهُ
وَهُمْ تَرَكَوْا أَحْشَاءَهُمْ وَغِرَاتِ

شرح: یعنی پس چگونه دوست دارند حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — و خویشان و قبیله او را؟ و حال آنکه از کشتن اقارب و عشایر آنها پر شده احشای اندرونهای ایشان از کینه و عداوت.

۵۱

لَقَدْ لَابِئُوهُ فِي الْمَقَالِ وَأَضْمَرُوا
قُلُوباً عَلَى الْأَخْفَادِ مُنْظَرِبَاتِ

۱۷ — ج: «بر دست شیریزدان و امیرمؤمنان کشته شدند و بعد از ابدی رسیدند».

شرح: یعنی هر آینه بتحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری میکردند در گفتگو، و پنهان میکردند عداوت را در دل‌هایی که پیچیده شده بود بر کینه دیرینه.

۵۲

فَإِنْ لَمْ تَكُنْ^{۱۸} إِلَّا بِفُرْبَى مُحَمَّدٍ
فَهَاشِمُ أُولَى مِنْ هَنِي وَهَنَاتٍ

شرح: یعنی اگر نبود خلافت مگر بقربابت و خویشی محمد— صلی الله علیه و آله— چنانچه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند، پس در این صورت بنی هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود بخلافت از آن جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست!

۵۳

سَقَى اللَّهَ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ^{۱۹} غَبْنَهُ
فَقَدْ خَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ

شرح: یعنی سیراب گرداند خداوند قبری را که در مدینه طیبه است بباران رحمت خود، پس بتحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که باعث ایمنی کافه خلایق است در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار.

۵۴

نَبِيُّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ مَلِيكُهُ
وَبَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ الثُّخَفَاتِ

۱۸— در دو نسخه اصل وبا وبب: «لم يكن».

۱۹— در دو نسخه اصل: «في المدينة».

شرح: یعنی آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالک اختیار او، و برساند خدا از جانب ما بروح مقدس مطهر او تحفه‌ها و درود و ثنا^{۲۰}.

۵۵

وَصَلَّى عَلَيْهِ اَللهُ مَا دَرَّ شَارِقُ
وَلَا حَتُّ نَجْوَمِ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتِ

شرح: یعنی و صلوات فرستد بر او حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق، و مادام که ظاهر شوند ستاره‌های شب، مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را هر صباح.

۵۶

اَفَاطِمُ لَوُحِلَّتِ الْحُسَيْنُ مُجَدَّلًا
وَقَدْ مَاتَ عَظْمَانَا بِشَطِّ فُرَاتِ

۵۷

اِذَا لَلْظَمَتِ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ
وَأَجْرَيْتِ دَفْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَحْنَاتِ

شرح: یعنی ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده، و در کنار شط فرات تشنه لب جان داده، هر آینه طپانچه^{۲۱} بر گونه گلگون خود خواهی زدن ای فاطمه! و نهرها از آب دیده محزون بر گونه‌های گلگون خود جاری خواهی کرد.

۲۰ - ج: «و برساند خداوند عالمیان از جانب ما بندگان بروح مقدس مطهر خاتم پیغمبران تحفه‌های بی پایان و درود و ثنای بی کران».

۲۱ - ث: «طپانچه».

۵۸

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَبَرِ فَاذْبُي
نُجُومَ سَمُوتٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ

شرح: یعنی ای فاطمه برخیز! ای دختر بهترین خلق خدا! و ندبه و نوحه کن بر فرزندان خود که ستاره‌های فلک امامت و رفعتند، و در زمین بیابان چول^{۲۱} بمذلت افتاده‌اند.

۵۹

قَبُورٍ بِكُوفَانٍ وَآخَرَى بِطَيْبَةِ
وَآخَرَى بِفَتْحٍ نَّالَهَا صَلَوَاتِي

شرح: یعنی قبری چند در کوفه است، و قبرهای چند دیگر در طیبه است، یعنی مدینه طیبه، و قبرهای دیگر در فتح مکه مشرفه است، برسد بآنها صلوات من.

مؤلف گوید که: قبرهای کوفه اشاره بضرایح مقدسه حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین — صلوات الله علیهما — و قبور شهدای کربلاست، و بعضی از اولاد ائمه اطهار — علیهم السلام — که در کوفه و حوالی آن مدفونند.

و قبرهای مدینه اشاره است بمرقد منور حضرت سید انبیا (ص) و مضجع معتبر حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — و ضرایح مطهره ائمه بقیع — صلوات الله علیهم — و سایر سادات عالی درجات که در آن بلدة طیبه مدفونند.

و فتح اسم موضعی است در نزدیکی مکه معظمه که اطفال را

۲۱ — چول چنانکه گفته شد بمعنی بیابان برهوت است.

در آنجا محرم میگردانند. و مجمل قصه فح آن است که حسین پسر علی پسر حسن سیوم پسر حسن دویم پسر امام حسن مجتبی — علیه السلام — که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دویم بود در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی و چهارم خلفای بنی عباس بود خروج کرد، در ماه ذی قعدة سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه.

و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین^{۲۲} روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مردی شقی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طّیه کرد، و آن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه طّیه بسیار تنگ کرد، و اهانت و اذیت بسیار بایشان میرسانید، و چون اوایل آمدن حاجیان شد بمدینه، هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سادات را که خروج کنید، ما اعانت شما میکنیم، حسین اراده خروج کرد و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبدالله بن الحسن پسر حضرت امام حسن — علیه السلام — بود، یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیومی ادریس، و عبدالله پسر حسن سیوم که او را افطس میگفتند، و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا می گفتند، و سادات طباطبا نسب باو میرسانند، و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سیوم، و عبدالله پسر اسحق پسر ابراهیم پسر حسن دویم بودند، و دوستان و آزاد کرده ها و آشنایان خود را جمع کردند، پس بیست و شش نفر از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آمدند، و با ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم خروج کردند، و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند، و افطس بر منار بالا

۲۲ — مقاتل الطالبیین؛ چاپ قاهره، بتصحیح السید أحمد صقر، ۱۳۶۸ ق، (ص ۴۳۱ بعد).

رفت و مؤذن را جبر کرد که «حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفت، عمری چون این صد۲۳ را شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت، و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد، و کسی از اولاد ابوطالب تخلف ننمود از ایشان مگر۲۴ حضرت امام موسی کاظم — صلوات الله علیه — و حسن پسر جعفر پسر حسن سیوم. پس حسین بر منبر برآمد و گفت بعد از حمد و ثنا: «مَنْ فَرَزَنْدَ رَسُولِ خُدا، وَ بَرآمَدَه ام بَر منبرِ رسولِ خُدا، وَ دَر حَرَمِ رسولِ خُدا شَما را دَعوتِ می‌کنم که عَمَلِ کنید بَسَنَتِ رسولِ خُدا».

مردم بعضی بیعت کردند و در این حال حماد۲۵ بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع نمود و بر در مسجد آمد و چون خواست از مرکب بزییر آید، سید یحیی بن عبدالله شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد که زره و کلاه خودش را برید و نصف سرش را پرانید، و آن ملعون از اسب درگردید، و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند.

و در آن سال مبارک۲۶ ترک که از امرای خلیفه بود بحج آمده بود، چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمیخواهم مبتلا بجنگ تو شوم، و در خون سادات داخل شوم، شب جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگرچه ده نفر باشند، که بهانه باشد برای من و من بگریزم. حسین چنین کرد و او گریخت و بجانب مکه رفت.

۲۳ — ج: «صدای بایمان مشحون».

۲۴ — ج بعلاوة: «امام زمان و حجة الله على الانس والجان».

۲۵ — ج: «عماد»، مقاتل: «خالد».

۲۶ — ث: «مبرک»، ج: «متبرک»، ولی در مقاتل (ص ۴۴۸): «مبارک الترمکی» ضبط شده است.

کلینی — علیه الرحمة — روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد، فرستاد و حضرت امام موسی کاظم — علیه السلام — را تکلیف کرد که با او بیعت کند. حضرت بنزد او رفت و فرمود: ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عم تو محمد بن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — را جبر بر بیعت کرد، بر او لازم شد که امری چند را که نمی خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد بآنکه او کشته خواهد شد و بچه نحو کشته خواهد شد و که او را خواهد کشت، اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه میدانم خواهم گفت. حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمیکنم، اختیار با شماست. چون بوداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم! بدان که در این سفر البته کشته خواهی شد، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام میکنند، و در باطن مشرک و کافرند. پس فرمود: انا لله و انا اليه راجعون! من مزد مصیبت شما را ای گروه خویشان من از خدا می طلبم.

پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرموده بود او و اصحابش همه کشته شدند.

و صاحب مقاتل الطالبیین گفته است که: حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرد، چون بفتح رسیدند لشکر هادی خلیفه با استقبال ایشان آمدند، و در آن سال از بنی عباس ملاعین عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند، و مبارک^{۲۷}

۲۷ — ث: «مبرک» ج: «متبرک» و کلمه از مقاتل چاپ قاهره تصحیح شد.

ترک [و علی بن یقطین]^{۲۸} و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز بایشان ملحق شدند، و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند در روز هشتم ماه ذی حجه در وقت نماز صبح.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شما را امان میدهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری بشما نرساند، بلکه احسان کند بشما! سید حسین چون میدانست که بر امان ایشان اعتماد نمی توان کرد و اگر دست بیابند ایشان را به اقبح وجوه بقتل خواهند رسانید قبول نکرد، و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد. و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند میکردند، و آن شیران بیشه شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ میکردند و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را بجهنم فرستادند تا آنکه محمد بن سلیمان لعین از عقب لشکر ایشان درآمد و اکثر لشکر حسین را بقتل رسانید^{۲۹}، تا آنکه حسین و سلیمان بن عبدالله بن الحسن^{۳۰} و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات و موالی شهید شدند^{۳۱}، و اکثر سادات حسنی در آن روز بقتل آمدند.

و از حضرت امام محمد تقی — صلوات الله علیه — روایت کرده اند که بعد از واقعه هایلۀ کربلا واقعه ای بر سادات کرام عظیم تر از جنگ فح واقع نشد.

و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را بنزد موسی و

۲۸ — فقط در «ث» است.

۲۹ — ث: «رسانیدند».

۳۰ — ث: «الحسین».

۳۱ — ج: «سادات رفیع الدرجات و موالی سعادت بینات بدرجۀ شهادت رسیدند و بشهدای کربلا ملحق گردیدند».

عبّاس آوردند جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند. آن دو ملعون از حضرت امام موسی — علیه السّلام — پرسیدند که: این سر حسین است؟ حضرت فرمود: بلی، انا لله وانا اليه راجعون. بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده به نیکیها و نهی کننده از بدیها، و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت. آن ملاعین ساکت شدند و جواب نگفتند. و چون اسیران سادات را بنزد هادی ملعون بردند امر کرد که همه را بقتل آورند. و در همان روز آن سگ بجهنم واصل شد^{۳۲}. و از جمعی [ثقات] ۳۳ روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین کلمه شهادتین میکردند، و او شعری چند میخواند که مضمونش این است که: کاشکی مادر مرا نمی زائید و بجنگ حسین و اصحابش نمی رفتم.

و در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آبهای غطفان، تا صبح آن قبیله نوحه جَنّ را می شنیدند که اشعار میخواندند و برایشان گریه و ندبه میکردند.

و ایضاً از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — در فسخ از مرکب بزیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود که: جبرئیل نازل شد و گفت یکی از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود برابر شهیدان دیگر است.

۳۲ — ج: «سگ شقاوت اندوز جهنم واصل شد و به عمر سعد و شمر بن ذی الجوش لعنهما الله ملحق گردید».

۳۳ — در «ج».

و ایضاً روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز در فسخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود که: در اینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت بسوی بهشت.

بدانکه از این احادیث مستفاد میشود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، و اگر غالب آید حق را بامام زمان بدهد چنانچه احادیث در باب او و در باب زید — علیهما السلام — باین مضمون وارد شده است.

۶۰

وَأُخْرَى بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ مَحَلِّهَا
وَقَبْرِ بِيَا خَمْرِي لَدَى الْغَرَبَاتِ^{۳۴}

شرح: یعنی و قبر چند دیگر در زمین جوزجان خراسان محل آنهاست، و قبری که به باخمري در غربت و دور از دیار ایشان واقع است.

و اول اشاره است بقتل یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش بخراسان رفت و در آنجا خروج کرد در زمان ولید پلید^{۳۵} از خلفای بنی امیه^{۳۶}، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، و بر دار بود تا ابومسلم مروزی خروج کرد و او را از دار بزیر آورد و دفن کرد.

و دویم اشاره است بقتل ابراهیم پسر عبدالله بن الحسن که

۳۴ — ع: «الغربات».

۳۵ — ج بعلاوة: «عليه اللعنة والعذاب الشديد».

۳۶ — ج بعلاوة: «لعنهم الله».

بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و بعراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد، و آخر در باخمی که در شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد، و تفصیل این قصه ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب حیاة القلوب ان شاء الله بتفصیل مذکور خواهد شد.

۶۱

وَقَبْرُ بَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

شرح: یعنی و قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمن برحمت خود فرو گرفته است در غرفه های بهشت.
و ابن بابویه - رحمه الله علیه - روایت کرده است که دعبل گفت که: چون باین موضع قصیده رسیدم، حضرت امام رضا - علیه السلام - فرمود که: ای دعبل میخواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود؟ گفتم: بلی یا ابن رسول الله! پس حضرت فرمود این دو بیت بعد را:

۶۲

وَقَبْرُ بَطْنِ طُوسٍ بِأَلْهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
الْحَتَّ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزُّقَرَاتِ

۶۳

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
يُفَرِّجُ عَنَّا الْغَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

شرح: یعنی و قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی

است که پیوسته آتش حسرت در درون^{۳۷} می افروزد با ناله های جانسوز تا روز حشر، تا روزی که حق تعالی برانگیزد و ظاهر سازد قائمی را که فرج میدهد و زایل میگرداند از ما غم را و کربتها و شدتها را. اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ.

۶۴

عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى أُرْشِدَ اللَّهُ أَمْرَهُ
وَصَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ

شرح: یعنی صاحب آن قبر علی بن موسی است خدا باصلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین درودها را.

مؤلف^{۳۸} گوید: ظاهراً همان دو بیت از حضرت امام رضا علیه السلام — است، و بیت سیوم را دعبل اضافه کرده است. و بروایت ابن بابویه دعبل گفت: یا ابن رسول الله آن قبری که در طوس است قبر کیست؟ حضرت فرمود که: قبر من است، و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا آنکه بگردد شهر طوس محلّ تردّد شیعیان من و زائران، بدرستی که هر که در شهر طوس و غربت من زیارت کند مرا، با من باشد در درجه من در روز قیامت و گناهش آمرزیده شود.

۶۵

قَامَا الْمُيَضَّاتُ الَّتِي لَسْتُ بِإِلْفَا
مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ

۳۷ — ث: «درونها».

۳۸ — ج: «مترجم».

۶۶

فَبُورُ بَظَنِّ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا
مُعَرَّ شُهُمٍ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتٍ

۶۷

تُوفُّوا عَطَاشًا بِالْفُرَاتِ^{۳۹} فَلَيَنْتَنِي
تُوفِّيْتُ فِيهِمْ قَبْلَ يَوْمِ وَفَاتِي

شرح: یعنی پس اما آن مصیبت ها که دل مرا سوخته و بدرد آورده است و چندانکه سعی کنم وصف آنها را چنانچه باید نمی توانم کرد، اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقعند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا جاری است، و در آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت بنهر فرات میرسند، وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات. چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از روز مردن می مردم!

مؤلف گوید که: فرات نهر بزرگی است که در پنج فرسنگی کربلای معلی میگذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که بکربلا می آمد، و بکوفه میرفت، و آبادانی کوفه از آن نهر بوده است، و آن نهر بود که بر روی حضرت امام حسین — علیه السلام — بستند، و اثر آن نهر نزدیک مرقد منور^{۴۰} حضرت عباس — رضی الله عنه — ظاهر است، و عباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنگان اهل بیت رسالت (ص) بیاورد، و او را در میان گرفتند و در حوالی آن نهر او را شهید کردند. لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شد.

۳۹ — ع: «بالعراة».

۴۰ — ج بعلاوة: «ومضجع مطهر».

و ابن علقمی که وزیر مستعصم بود از علمای شیعه بود و او باعث برطرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است، چون حدیثی شنیده بود که هرگه حضرت امام جعفر صادق (ع) بکربلا تشریف آوردند، خطاب باین نهر کردند که: تو را بر روی جدم امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می آیی! باین سبب ابن علقمی آن نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد، و باین سبب آن نهر مسمی بنهر علقمی شد، زیرا که خراب کننده اش او بود.

و غرض شاعر بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحه آن کافران است که با آنکه سیدالشهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچکی و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع نمودند تا آنکه همه با لب تشنه شهید شدند.

۶۸

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ
سَقَنَنِي بِكَأْسِ الثُّكُلِ وَالْفُطْطَاعِ

شرح: یعنی بخدا شکایت میکنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد میکنم ایشان را که بمن می آشاماند کأسهای ماتم زدگی و رسوائی را.

۶۹

أَخَافُ بَأْنَ أَزْدَارَهُمْ فَتَشْوَقُنِي
مَصَارِغُهُمْ بِالْجِزْعِ فَالْخَلَاتِ^۱

شرح: می ترسم از آنکه زیاده گردانم زیارت ایشان را، پس بهیجان آورد حزن مرا دیدن محلّ شهادت ایشان و قبرهای ایشان که

واقع است در میان وادی و نخلستان.

۷۰

نَفَسَمَهُمْ^{۲۲} رَبُّ الْمَثُونِ^{۲۳} فَمَاتَرِي
لَهُمْ عَفْوَةٌ مَغْشِيَّةٌ الْحُجَرَاتِ

شرح: یعنی پراکنده کرده است ایشان را حوادث روزگار، پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحتی که مردم وارد شوند، یا در حجره های آن یا در جوانب آن.

۷۱

خَلَا أَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ غَضِبَةٌ
مَدِينِينَ^{۲۴} أَنْصَاءٌ مِنَ اللَّزَبَاتِ

شرح: یعنی بغیر از آنکه جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و خواری و نحافت و لاغری از محن و شداید روزگار غدار و مکاید دهر ناپایدار.

۷۲

فَلَيْلَةَ زُؤَارٍ سَوَى أَنْ زُؤَرَاهُ^{۲۵}
مِنَ الضُّبُعِ وَالْعِقْبَانِ وَالرَّخْمَاتِ

شرح: یعنی کم کسی زیارت میکند قبور ایشان را مگر آنکه زیارت کننده ای چند دارند در آن بیابانها از گفتارها و عقابها و همای ها که در خرابه ها و ویرانه ها می باشند.

۴۲ - ق باب: «تغشاهم».

۴۳ - ع: «الزمان».

۴۴ - ع: «مدی الدهر».

۴۵ - ع: «بعض زؤر».

۷۳

لَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ تَرْبِئَةٌ، بِمَضَاجِعِ
تَوْتٍ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتٍ

شرح: یعنی از برای ایشان هر روز تربتی بهم میرسد از قبری چند
که اقامت میکنند در نواحی زمین جدا از یکدیگر.

۷۴

تَنَكَّبَ لِأَوَاءِ السَّيِّئِينَ جَوَارِهِمْ
فَلَا تَضَلُّ بِهِمْ جَمْرَةُ الْجَمَرَاتِ

شرح: یعنی شدتها و بلا های سالها نزدیک آن صاحبان قبرها
نمی گردد، زیرا که در رحمت و نعمت پرودگار خودند، و از دنیا و
اهل آن آسیبی بایشان نمی تواند رسید، و حرارت اخگرهای جهنم
بایشان نمیرسد.

۷۵

وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَأَرْضِهَا^{۴۶}
مَفَاوِئُ نَحَارُونَ فَنِي الْأَزْمَاتِ

شرح: یعنی و بتحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیع الدرجات
گروهی در حجاز مکه و زمین های حوالی آن بسیار غارت کنندگان
دشمنان را، و بسیار نحرکنندگان شتران را در قحط سالها.

۴۶- ع: «نومه».

۴۷- ق ع: «أهلها».

۷۶

جَمِیْ لَمْ تَزُرْهُ الْمُذْنِبَاتُ وَأَوْجُهُ
نُضِیْ لَدَى الْأَسْتَارِ وَالظُّلُمَاتِ^{۴۸}

شرح: یعنی ایشان را بارگاه و حرمرائی بود که زنان گناهکار
بزیارت ایشان نمی توانستند رفت، چه جای آنکه اهل آن گناهکار
باشند، و رویی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پرده ها و
در تاریکی ها.

۷۷

إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا بِسُفْرِ مِنَ الْقَنَا
مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَقْحَمُوا الْغَمَرَاتِ

شرح: یعنی هرگاه وارد می شدند بر لشکری سواران با نیزه های
گندمگون، افروزنده آتش حرب، خود را بی باکانه داخل میکردند و
می افکندند در دریا های جنگ.

۷۸

فَإِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ
وَجِبْرِيلَ وَالْفُرْقَانِ وَالسُّورَاتِ^{۴۹}

شرح: یعنی اگر فخر کنند روزی می آورند محمد—صلی الله علیه
و آله— را، یعنی نسب خود را بآن حضرت ذکر می کنند، و جبرئیل—
علیه السلام— و قرآن مجید را ذکر میکنند که بر جد ایشان نازل شده،

۴۸—ع: «فی الظلمات».

۴۹—ع: «ذی السورات».

و سوره های قرآن را یاد میکنند که در شأن ایشان فرود آمده است.

۷۹

وَعَدُّوا عَلَيَّ ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى
وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرَ بَنَاتٍ

شرح: یعنی و می شمارند علی را که صاحب منقبتهای بی احصاست و صاحب رفعت و علاست، و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیان است.

۸۰

وَحَمْزَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ وَالْثَّقَى
وَجَعَفَرَهَا الطَّيَّارَ^{۵۰} فِي الْحَجَبَاتِ

شرح: یعنی و می شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود^{۵۱}! و جعفر ایشان را که پرواز کننده است در حجابهای عزت و شرف.

۸۱

أُولَئِكَ لَا مَلْفُوحَ^{۵۲} هِنْدٍ وَجَزْبِهَا
سُمِّيَتْ مِنْ نَوْكِي وَمِنْ قَذِرَاتٍ

شرح: یعنی آن بزرگواران که ذکر کردیم از زنای هند زنا کار بهم نرسیده اند مانند معاویه، و نه از گروه و اشباه هند مانند سمیه مادر زیاد ولد الزنا از احمقان و صاحب قذارت و نجاست در فعل و در نسب.

۵۰- ب ب ع: «جعفر الطيار».

۵۱- ج: «بودند».

۵۲- ک و حاشیه با: «منتوج»؛ ع: «أبناء».

۸۲

سَأْأَلُ نَیْمَ عَنْهُمُ وَعَدِیْهَا
وَبَیْعَتُهُمْ مِنْ أَجْرِ الْفَجَرَاتِ

۸۳

هُم مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ
وَهُمْ تَرَكَوا الْأَبْنََاءَ زَهْنً شَتَاتٍ

شرح: یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابوبکر که از قبیله تیم است و از عمر که از قبیله عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید، و بیعت ایشان که با ابوبکر کردند بدترین قبایح و گناهان بود، و ابوبکر و عمر و اتباع ایشان منع کردند پدران آنها را از گرفتن حق خود، و ایشان فرزندان را بظلم و ستم در اطراف عالم متفرق کردند، زیرا که اگر آنها غصب حق امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نمی کردند، هرگز بنی امیه و بنی عباس^{۵۳} بر اهل بیت رسالت مسلط نمی شدند، چنانچه یکی از اکابر گفته است: بخدا سوگند که حضرت امام حسین - علیه السلام - شهید نشد مگر در روز بیعت سقیفه^{۵۴}.

۸۴

وَهُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
فَبَیْعَتُهُمْ جَاءَتْ عَلَى الْفَدَرَاتِ

۵۳ - ج بعلاوه «لعنهم الله».

۵۴ - ج: «سقیفه بنی ساعده».

۸۵

وَلَيْتُهُمْ صِنُّوا النَّبِيَّ مُحَمَّدٍ
أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجِ لِلْغَمَرَاتِ

شرح: یعنی ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد (ص)، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها و حيله‌ها، و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد، و او ابوالحسن است که فرج دهنده غمهای عظیم بود از حضرت رسول یا شکافنده لشکرهای انبوه بود در غزوات.

۸۶

مَلَامَك فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ
أَحِبَّائِي مَا دَامُوا^{۵۵} وَأَهْلُ يُقَاتِي

۸۷

تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ^{۵۶}
عَلَى^{۵۷} كُلِّ حَالٍ خَيْرَةٌ الْخَيْرَاتِ

شرح: یعنی دور دار ملامت خود را از من در محبت آل پیغمبر (ص)، زیرا که ایشان دوستان منند تا هستند، و اهل اعتماد منند، اختیار کرده‌ام ایشان را برای صلاح نفس خود زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیده‌گانند.

۵۵- ع: «ما عاشوا»؛ ق: «أودأى ما عاشوا».

۵۶- ع: «رشدأ لامرى فأنهم».

۵۷- ج: «لفى».

۸۸

نَبَذْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا^{۵۸}
وَسَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لِوَلَاتِي

۸۹

فِيَارَبِّ زِدْنِي فِي هَوَايَ^{۵۹} بَصِيرَةً
وَزِدْهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي

یعنی: محبت خود را بسوی ایشان افکنده‌ام از روی صدق و راستی، و تسلیم کرده‌ام جان خود را بطوع و رغبت از برای والیان و امامان خود، پس ای پروردگار من زیاد کن بینایی مرا در محبت ایشان، و ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من.

۹۰

سَأُبْكِيهِمْ مَا حَجَّ إِلَيْهِ رَاكِبٌ
وَمَا نَاحَ قُمْرِيٍّ عَلَى الشَّجَرَاتِ

۹۱

وَإِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَقَالَ عَدُوَّهُمْ
وَإِنِّي لَمَخْرُوكٌ بِظُلُولِ^{۶۰} خِيَانِي

شرح: یعنی پس برایشان خواهم گریست مادام که حج کند از برای خدا سواره‌ای، و مادام که ناله و نوحه کند قمری بر درختان، و بدرستی که من دوست و معتقد ایشانم و دشمنم با دشمنان ایشان، و

۵۸-ع: «جاهدا».

۵۹-ع: «من یقینی».

۶۰-ع: «طوال».

بدرستی که من اندوهناکم از درازی عمر خود، زیرا که ایشان را در این احوال نمی‌توانم دید، یا می‌خواهم جان خود را فدای ایشان بکنم.

۹۲

بِنَفْسِي أَنُتَمِّمَ مِنْ كُهُولٍ وَفِتْيَةٍ
لِفَقْكَ غِنَاةٍ أَوْ لِخَمَلٍ دِيَاتٍ

۹۳

وَلِلْخَمَلِ لَمَّا قَبِدَ الْمَوْتَ خَطْوَهَا
فَأُظْلِفْتُمْ مِنْهُنَّ بِالْذَّرِبَاتِ

شرح: یعنی جان خود را فدای شما می‌کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت، برای آنکه یاری کنید مسلمانان را چنانکه^{۶۱} عادت شماست از خلاص کردن اسیران که بجور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند، یا دیتی بر کسی لازم شده باشد و قادر بر ادای آن نباشد، و شما متحمل آن دیت او بشوید و او را آزاد سازید، و از برای نجات دادن سوارانی چند که در مخمصه افتاده باشند و تن بمردن و کشتن داده باشند بحدی که گویا مرگ پای اسبان ایشان را دربند و زنجیر کرده است که قدرت گریختن نداشته باشند، و شما بند از پای ایشان بردارید و از کشته شدن نجات بخشید، به کار فرمودن نیزه‌ها و شمشیرهای تیز برنده.

۹۴

أَحِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجَلِ حُبِّكُمْ
وَأَهْجُرُ فَيْكُمْ زَوْجَتِي^{۶۲} وَبَنَاتِي

شرح: یعنی دوست میدارم آنها را که خویش من نیستند یا خویشی دور دارند هرگاه دوست شما باشند، و دوری میکنم از زن و فرزند و دختران خود اگر از شیعه و موالی شما نباشند.

۹۵

وَأَكْتُمُ حُبِّيكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحِ
عَيْنِي لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مُوَاتٍ

شرح: یعنی و پنهان میکنم من محبت شما را از ترس دشمنی که پنهان میکند دشمنی خود را، و معاند اهل حق است و موافق در مذهب نیست.

۹۶

فَيَا عَيْنِ بَغْيِهِمْ وَجُودِي بِعَبْرَةٍ
فَقَدْ آنَ لِلتَّسْكَابِ وَالْهَمَلِ

شرح: یعنی پس ای دیده گریه کن برایشان، وجود و بخشش کن بآب دیده، پس بتحقیق که وقت آن شده است که فروریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی.

۹۷

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَأَيَّامِ سَفِيِّهَا
وَإِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

شرح: یعنی سوگند می خورم بتحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا، بدرستی که امیدوارم که ایمن باشم ببرکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من. دعبل گفت: چون این بیت را خواندم، حضرت امام رضا— علیه السلام— فرمود: ای دعبل خدا ایمن گرداند ترا در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت.

۹۸

أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُذْ ثَلَاثُونَ^{۶۴} حِجَّةً
أَرْوُحُ وَأَتَعُدُّو دَائِمَ الْخَسَرَاتِ

شرح: یعنی آیا نمی بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من میگذرد، و پیوسته در حیرتم از مظلوم بودن اهل بیت رسالت؟

۹۹

أَرَى قَبْنَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا
وَأَيْدِيَهُمْ مِنْ قَيْئِهِمْ صَفِيرَاتِ

۶۴ — ع: «من ثلاثين». قنوی در شرح خود گفته: «مذومند ان جرّ بهما اسم فهما حرفان، و ان وقع بعدهما اسم مرفوع فهما اسمان مرفوعان على الابتداء، والاسم المرفوع بعدهما خبرلهما عند جمهور البصريين. ثم انهما قد تكونان بمعنى أول المدة نحو ما رأيت مذ يوم الجمعة، أي أول زمان عدم رؤيتي آياه يوم الجمعة، وقد تكونان بمعنى جميع المدة نحو ما رأيت مذ يومان أي جميع مدة عدم رؤيتي آياه يومان، و «مذ ثلاثون» في البيت من هذا القبيل.....».

شرح: یعنی می بینم حقوق ایشان را از خمس و غنایم و انفال و غیر آن که مال امام و اقارب اوست در میان غیر ایشان قسمت میشود، و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.
دعبل گفت: چون این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا— علیه السلام— گریست و فرمود: راست گفتی ای خزاعی.
و گریستن آن حضرت برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا، زیرا که جمیع دنیا بنزد ایشان بقدر پرپشه ای اعتبار نداشت.

۱۰۰

فَكَيْفَ^{۶۵} اِذَاوَى مِنْ جَوِّ بَيْ^{۶۶} وَالْجَوَى
اُمِّيَّةُ اَهْلُ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ

۱۰۱

وَآلٌ زِيَادٌ فِي الْقُضُورِ مَضُونَةٌ
وَآلٌ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُنَّ كَاتِبٌ^{۶۷}

یعنی: [پس] چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم؟ و سوختن دل من از آن است که بنی امیه که اهل کفر و لعنت ها بودند با آل زیاد ولد الزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده شهر بشهر گردانند. این سوزش و اندوه را بچه چیز دوا می توان کرد؟

۶۵— ث ج ک باب: «وکیف».

۶۶— ع: «لی».

۶۷— ق ع: «فی الفلوات».

۱۰۲

سَابِكِيهِمْ مَا ذَرَفِي الْاَفْتَقْدَ ٦٨ شَارِقِ
وَنَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ بِالصَّلَاةِ

۱۰۳

وَمَا ظَلَعَتْ شَمْسٌ وَحَانَ غُرُوبُهَا
وَبِالْغَيْلِ أَبْكِيهِمْ وَبِالْغَدَاةِ

شرح: یعنی بعد از این خواهم گریست همیشه مادام که طالع شود
در افق آفتابی و مادام که ندا کند منادی رسول یا منادی بسوی خیر به
نمازها، یعنی مادام که بانگ نماز گویند و مادام که آفتاب طلوع کند
یا نزدیک غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.

۱۰۴

دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَضْبَحْنَ بَلَقَمًا
وَأَلْ زِيَادِ تَسْكُنُ الْحُجَرَاتِ

۱۰۵

وَأَلْ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى بُحُورُهُمْ
وَأَلْ زِيَادِ رَبُّهُ الْحَجَلَاتِ

۱۰۶

وَأَلْ رَسُولِ اللَّهِ تُنْبِي ٦٩ حَرِيمُهُمْ
وَأَلْ زِيَادِ آمِنُوا السَّرَبَاتِ ٧٠

٦٨ — ث: «الأرض».

٦٩ — ث ج باب: «یسی».

٧٠ — در شرح قنوی و دیوان دعبل پس از بیت مذکور بیت دیگری است که در هیچ یک از دو نسخه شرح

شرح: یعنی خانه‌های حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — خالی و ویران گردیده بود و آل زیاد در حجره‌های خود بناز و نعمت ساکن بودند، و آل رسول خون از گلوهای ایشان میریخت از قید و بند و زنجیر، و آل زیاد صاحبان حجله‌های ناز بودند، و آل حضرت رسالت حریم ایشان را اسیر کردند، و آل زیاد در راه‌ها ایمن بودند.

۱۰۷

إِذَا تُبْرِرُوا مَلُّوْا إِلَىٰ وَاتِرِيهِمْ
أَكْفَأَ عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ

شرح: یعنی هرگاه جنایتی یا قتلی برایشان وارد میشد نمی — توانستند دعوی خون و دیه برایشان بکنند، بلکه محتاج میشدند که دراز کنند بسوی ایشان از برای سؤال دستی چند را که از طلب جنایت کوتاه و منقبض بود.

دعبل گفت که: چون این دوبیت را خواندم حضرت دستهای مبارک خود را گردانید و فرمود: بلی والله کوتاه است دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و میشود.

۱۰۸

فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أُؤْغِدِ
تَقَطَّعَ قَلْبِي^{۷۱} إِنْ رَأَيْتُمْ خَسْرَاتِ

→ و چاههای بحار و کشف الغمه از آن اثری نیست، آن بیت این است:

وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ هَلَبٌ رِقَابُهُمْ (نُحِفَ جُثُومُهُمْ) وَأَنَّ زِيَادَ غُلَطَّ الْقُضْرَاتِ
یعنی: اهل بیت پیامبر در اثر پریشانی و تنگدستی اندام‌هاشان نحیف و لاغراست، و حال آنکه آل زیاد بعلت تنعم و برخورداری از ناز و نعمت فربه و تنومندند.
۷۱ — در «ع» چنین است، و در سایر نسخ «نفسی».

شرح: یعنی پس اگر نبود آنچه من امیدوارم آن را که امروز واقع شود یا فردا، جان من پاره پاره میشد از پی ایشان از جهت حسرتها.

۱۰۹

خُرُوجُ إِمَامٍ لَامِحَالَةً خَارِجٌ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

۱۱۰

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ
وَيَجْزِي عَلَى النِّعَمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

شرح: یعنی آنچه امید میدارم بیرون آمدن امامی است که البته بیرون می آید و قیام نماید بامامت بنام خدا و یاری او و با برکتهای بسیار، و تمیز دهد در میان ما، و ظاهر گرداند هر حق و باطلی را، و جزا میدهد مردم را بر نعمتها و [نقمتها یعنی بر] ^{۷۲}عقوبتها.

و بروایت ابن بابویه ^{۷۳}(ره) دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا - علیه السلام - بسیار گریست، پس سر بسوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا میدانی کیست آن امام و کی قیام خواهد نمود ^{۷۴}؟ گفتم: نه ای مولای من! مگر آنکه شنیده ام که امامی

۷۲ - در «ج».

۷۳ - کمال الدین تألیف ابن بابویه (ص ۳۷۲) بتصحیح غلی اکبر غفاری - تهران - ۱۳۹۰ ق.

۷۴ - شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعة (ج ۲۳ ص ۲۴۷) ضمن معرفی کتاب موجب الأحزان گفته: «ذكر فيه مؤلفه أنَّ دعبل الخزاعي لما بلغ قوله في التائيه:

الى الحشر حتى يبعث الله قائماً يفرج عنا الهم والكربات
قال من حضر مجلس الرضا(ع) لما نطق دعبل بهذا البيت تهلل وجه الرضا(ع) وطأطأ رأسه الى

از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد نمود، و پیر از عدالت خواهد نمود.

پس حضرت فرمود: ای دعبل: امام بعد از من محمد پسر من است، و بعد از محمد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، و بعد از حسن پسر او حجت قائم امام است که در غیبت انتظار او خواهند کشید، و چون ظاهر شود همه کس اطاعت او خواهند کرد. و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز، البتّه حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پیر کند زمین را از عدالت چنانچه پیر از جور شده باشد.

و اما آنکه چه وقت بیرون می آید، خبر دادن از وقت است و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که از حضرت رسول (ص) پرسیدند که: کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود که: مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است که حق تعالی میفرماید که بغیر از خدا کسی نمیداند خصوص وقت آن را و بی خبر و بناگاه خواهد آمد^{۷۵}.

→
الأرض و بسط كفه و رمق بطرفه الى السماء وقال: اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه وانصرنا به و اهلك عدوه..... [فلما وصل دعبل الى قوله:]

خروج امام لامحالة خارج يقوم على اسم الله والبركات قال أبو الصلت: فلما سمع الامام ذلك قام قائماً على قدميه و طأطأ رأسه منحنياً به الى الأرض بعد أن وضع كفه اليمنى على هامته وقال: اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه وانصرنا به نصراً عزيزاً..... واستظهر بعض الأفاضل من الحديث المذكور في هذا الكتاب أنه مستند مانرى من فعل الشيعة من القيام عند ذكر القائم (ع) و وضع اليد على الرأس.....».

۷۵ — اشاره بآیه ۱۸۷ سورة اعراف است: «يسئلونك عن الساعة أئانَ مرسيتها قل انما علمها عند ربى لا يجليها لوقتها الا هو..... لا تأتیکم الا بغتة.....».

۱۱۱

فَيَا نَفْسُ طَيِّبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ فَأَنْشِرِي^{۷۶}
فَغَيْرُ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هَوَاتِ

۱۱۲

وَلَا تَخْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ إِنِّي
أَرَى قُوَّتِي قَدْ آذَنْتِ بِثَبَاتِ

شرح: یعنی پس ای جان خوش باش! پس ای نفس شادباش! پس دور نیست هرچه آمدنی است، و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان، بدرستی که من می بینم قوت خود را که اعلام میکند و خبر میدهد که ثابت و باقی است. و بروایت دیگر گویا می بینم که دولت مخالفان خبر میدهد پراکندگی.

۱۱۳

فَإِنْ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي
وَأَخَّرَ مِنْ عُمْرِي وَوَقَّتِ وَفَاتِي^{۷۷}

۱۱۴

شَفَيْتُ وَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي غَضَةً
وَرَزَوْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَقَنَانِي

شرح: یعنی پس اگر نزدیک خداوند رحمن بآن دولت عمر مرا، و تأخیر نماید از عمر من و وقت وفات من، تشفی خاطر خود میکنم از ایشان، و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی گذارم، و

۷۶- ع: «أبشيري».

۷۷- ع: «ليوم وفاتي».

سیراب میگردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را.

۱۱۵

فَإِنِّي مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُو بِحُبِّهِمْ
حَيَاةً لَدَى الْفِرْدَوْسِ غَيْرَ بَتَاتٍ

۱۱۶

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاحَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ
إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمٌ اللَّحْظَاتِ

شرح: یعنی بدرستی که من از خداوند مهربان امیدوارم بسبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی شود هرگز. شاید که حق تعالی رحم کند بر خلائق و برانگیزد برای ایشان چاره ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، بدرستی که حق تعالی نسبت بهر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

۱۱۷

فَإِنْ قُلْتُ عُرفاً أَنْكَرُوهُ بِمَنْكِرٍ
وَعَظَمُوا عَلَى التَّحْقِيقِ بِالشُّبُهَاتِ

یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکو را انکار کنند آن را بسخن بدی که در برابر آن گویند و بپوشانند تحقیق حق را بشبهه ها.

۱۱۸

تَقَاصَرُ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ
كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعَبَرَاتِ

شرح: یعنی کوتاهی میکند نفس من پیوسته از جدال کردن با

ایشان بجهت نابرابر گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می ریزم از اشکهای حسرت و اندوه.

۱۱۹

أَحَاوُنَا نَقَلَ الضُّمَّ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا
وَإِسْمَاعِ أَخْجَارٍ مِنَ الصَّلْدَاتِ

شرح: یعنی اراده ای که من کرده ام که ایشان را بحجت و برهان و موعظه هدایت کنم مانند آنست که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد، و بسنگهای صلب سخن بشنواند.

۱۲۰

فَحَنْبِي مِنْهُمْ أَنَّ أَبْوَاءَ بِفَضَّةٍ
تَرَدَّدُ فِي صَدْرِي وَفِي لَهَوَاتِي

شرح: یعنی پس بس است مرا از ایشان آنکه برگردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

۱۲۱

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَمُعَانِدٍ
تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ

شرح: یعنی بعضی از مخالفان عارفی است بحق که بعلم خود منتفع نمیشود، و بعضی معاندی است که میل میدهد هواهای نفسانی او را بسوی شهوتها و خواهشها.

۱۲۲

كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاجِ قَدْ ضَاقَ ذَرْعُهَا
لِمَا حُمِّلَتْ مِنْ شِدَّةِ الزَّقَرَاتِ

شرح: یعنی نزدیک است و گویا می بینی که دندانهای پهلوهایی
من عاجز شده است برای آنچه بار کرده‌ام بر آنها، و پنهان کرده‌ام در
آنها از آه سوزناک و ناله دردآمیز چنانکه^{۷۸} شاعر گفته است؛ شعر:
ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان برکشم
سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن
و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است:

۱۲۳

فَإِذَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَآلِهِ
عَلَيْكُمْ سَلَامٌ دَائِمُ النَّفَحَاتِ

۱۲۴

لَقَدْ أُمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي خَيَانِهَا
وَإِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ قَمَاتِي

شرح: یعنی پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او! بر شما باد سلامی
که شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، بتحقیق که ایمن بود جان من
ببرکت شما در حال حیات من، یا ایمن آورد بشما در حیات^{۷۹} من؛

۷۸ - ث: «چنانچه».

۷۹ - نسخه «ج» در اینجا تمام میشود و تاریخ رونویسی و نام کاتب را نیز ندارد.

و بدرستی که امیدوارم که در امان باشم بشفاعت شما از عذاب خدا
نزد مردن من.

تمام شد ترجمه قصیده غزای دعبل رضی الله
عنه بر سیل اختصار

والتوكل على الله العزيز الغفار و
أرجو شفاعته أتمني
في دار القرار صلوات الله عليهم
تعاقب الليل والنهار

فهرستها:

تهیه فهرستها بعهده میرهاشم محدث بوده است.

فهرست نامهای اشخاص

ابن شهر آشوب ۵
 ابن طلحه مالکی ۱۴
 ابن علقمی ۵۸
 ابوبکر ۳۱، ۳۵، ۴۱، ۶۳
 ابوسفیان ۲۹
 ابوالصلت ۷۳
 ابوطالب ۵۰
 ابوالفرج اصفهانی ۴۹
 ابومسلم مروزی ۵۴
 ادریس بن عبدالله بن حسن ۴۹
 اربلی ← علی بن عیسی
 سید اسماعیل حمیری ۸، ۱۳
 اشتر (دکتر عبدالکریم) ۷
 افطس ← عبدالله بن حسن
 امیه ۲۷
 بدیل بن ورقاء ۱۳
 بهبودی (محمد باقر) ۷
 تقوی (سید نصرالله) ۶
 جبرئیل ۳۵، ۴۰، ۵۳، ۶۱
 جعفر طیار ۳۸، ۳۹، ۶۲
 جعفر بن محمد الصادق (ع) ۵۱، ۵۴، ۵۸
 حسن بن جعفر بن حسن ثالث ۵۰
 حسن حاجب ۵۲

آقا بزرگ طهرانی ۶، ۴، ۷۲
 ابراهیم بن اسماعیل طباطبائی ۴۹
 ابراهیم بن عباس ۱۴، ۱۵
 ابراهیم بن عبدالله بن حسن ۵۴
 ابلیس ۲۱
 ابن بابویه ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۵۵، ۵۶، ۷۲
 ابن جوزی ۲۸

- حسن بن علی العسکری (ع) ۷۳
 حسن بن علی (ع) ۴۹
 حسن بن محمد ۵۲
 حسین بن علی (ع) ۲۸-۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۶۳
 حسین بن علی بن حسن (شهید فخر) ۴۹-۵۴
 شاه سلطان حسین صفوی ۴، ۸، ۱۰، ۱۲
 حسین بن یقطین ۵۲
 حماد بربری ۵۰
 حمزه ۳۸، ۳۹، ۶۲
 خوانساری ۵
 دعبل بن علی خزاعی ۳، ۵، ۷، ۱۲-۲۲، ۳۹
 ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱-۷۳
 رسولی (سیدهاشم) ۷
 روح القدس ۷۲
 ز یاد بن ابیه ۲۸، ۶۲
 زید بن علی ۵۴
 زینب بنت عبدالله بن حسن ۴۹
 سلیمان بن ابی جعفر ۵۱
 سلیمان بن عبدالله بن حسن ۴۹، ۵۲، ۵۳
 سمیه (مادر ز یاد) ۲۸، ۶۲
 شمر بن ذی الجوشن ۵۳
 صقر (سید احمد) ۴۹
 صهاک حبشیه ۴۱
 شیخ طوسی، محمد بن الحسن
 عباس ۶۲
 عباس بن علی ۵۷
 عباس بن محمد ۵۱، ۵۳
 عبدالله (پدر پیغمبر) ۳۸، ۳۹
 عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم ۴۹، ۵۲
 عبدالله بن حسن افطس ۴۹
 عبدالله بن عباس ۳۹
 عبیدالله بن زیاد ۲۹
 عثمان بن عفان ۲۸، ۳۵
 عزری ۳۵
 علامه ۱۳
 علی بن ابی طالب (ع) ۲۲، ۲۸-۳۰، ۳۲
 ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۶۲، ۶۳
 ۶۴، ۷۳
 علی بن الحسین (ع) ۳۸، ۳۹
 علی بن دعبل ۲۱
 علی بن علی خزاعی ۱۸
 علی بن عیسیٰ اربلی ۱۴۰۴
 علی بن موسیٰ الرضا (ع) ۳، ۵، ۱۲-۱۷، ۱۵-
 ۱۹، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۷۲
 علی النقی (ع) ۷۳
 علی بن یقطین ۵۲
 عمر بن حسن بن علی بن حسن ۴۹
 عمر بن الخطاب ۳۱، ۳۵، ۴۱، ۴۹، ۶۳
 عمر سعد ۵۳
 غفاری (علی اکبر) ۷۲
 فاطمه بنت محمد (ع) ۴۷، ۴۸، ۶۲
 قتال نیشابوری ۵
 فرزندق ۸، ۱۳
 فضل بن سهل ۱۹، ۲۰
 فضل بن عباس ۳۹
 قنوی، محمد بن محمد
 کشی ۱۴
 کلینی ۵۱
 مأمون (خلیفه عباسی) ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۳۹

محمد بن محمد قنوی فارسی ۴، ۸، ۲۳، ۳۲،

۳۴، ۶۸

مروان ۲۷، ۲۸

مستعصم (خلیفه عباسی) ۵۸،

معاویه ۲۸، ۳۵، ۶۲

مناة ۳۵

موسی الکاظم (ع) ۵۰، ۵۱، ۵۳،

موسی بن عیسی ۵۱، ۵۲

نجاشی ۱۴

قاضی نورالله شوشتری ۴

ولید ۵۴

هادی (خلیفه عباسی) ۴۹، ۵۱، ۵۳،

هند جگرخوار ۲۸، ۶۲

یحیی بن زید ۵۴

یحیی بن عبدالله بن حسن ۴۹، ۵۰،

مبارک ترک ۵۰، ۵۱

مجلسی (محمد باقر) ۳، ۷، ۱۱ —

مجلسی (محمد تقی) ۴

محدث ارموی (میرجلال الدین) ۳، ۶، ۹

امام محمد تقی (ع) ۵۲، ۷۳

محمد بن الحسن الطوسی ۱۴، ۱۸

محمد بن الحسن العسکری (ع) ۲۶، ۳۰، ۵۶،

۷۳

محمد بن سلیمان ۵۲

محمد بن عبدالله (ص) ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۲۱،

۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۸ — ۴۰، ۴۳،

۴۵ — ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳،

۷۷

محمد بن عبدالله بن حسن ۵۱، ۵۵

محمد بن علی الباقر (ع) ۵۳

محمد بن محمد جعفر الهندی ۵

فهرست جماعات

آل رسول ۳، ۲۰ - ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۶۴، ۶۹ -

۷۱

آل زیاد ۶۹ - ۷۱

اصحاب کسا ۱۰، ۱۲

انصار ۳۱، ۳۲، ۴۶

اهل بیت رسالت ۸، ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۴۲، ۵۷،

۶۳، ۶۶

بنی امیه ۲۸، ۵۴، ۶۳، ۶۹

بنی عباس ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۳

بنی مروان ۲۸

بنی هاشم ۳۱، ۴۶

تیم (قبیله) ۴۱، ۶۳

خزاعه (قبیله) ۱۶

سادات حسنی ۵۲، ۵۳

سادات حسینی ۵۳

سادات طباطبا ۴۹

سادات مدینه ۴۹

ستیان ۳۱

عدی (قبیله) ۶۳

غطفان ۵۳

قریش ۳۲، ۳۵، ۴۵

موالیان ۴۹

مهاجران ۳۱

فهرست امکنه

حجاز ۶۰
حنین ۴۵
خراسان ۱۸، ۵۴
خیبر ۴۵
خیف (مسجد منی) ۳۸، ۳۹
سقیفه بنی ساعده ۳۲
طوس ۱۸، ۵۵، ۵۶
عراق ۱۹، ۵۵
عرفات ۲۶، ۳۷، ۳۸
عکاظ ۲۸
فخ ۴۸ — ۵۴
فرات ۴۷، ۵۷
قم ۱۴، ۱۶ — ۱۸، ۲۱
قومان ۱۶
کربلا ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۷، ۵۸
کعبه ۳۸
کوفه ۴۸، ۵۵، ۵۷، ۵۸
محسر ۲۶
مدینه ۴۶، ۴۸ — ۵۱، ۵۹
مرو ۱۴ — ۱۶
مشعر الحرام ۲۶
مکه ۴۸، ۵۰، ۵۱
منی ۲۶

احد ۴۰
باخمري ۵۴، ۵۵
بازار عکاظ ۲۸
بدر ۴۵
بغداد ۵۵
بقیع ۴۸
جمرات منی ۳۸
جوزجان خراسان ۵۴

فهرست کتب

- دیوان ابوالفضل طهرانی ۵
 دیوان دعبل ۷۰
 الذریعة ۴، ۶، ۷۲
 روضات الجنات ۵
 روضة الواعظین ۵
 شرح تائیه دعبل (قنوی) ۴، ۷، ۲۳، ۳۲، ۶۸، ۷۰
 شرح تائیه دعبل (مجلسی) ۴
 شعر دعبل بن علی الخزاعی ۷
 عدد قویّه ۲۰
 عیون اخبار الرضا ۱۴، ۱۵
 فهرست نجاشی ۱۴
 قرآن ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۶۱، ۶۲
 قصیده تائیه ابوالفضل طهرانی ۵
 قصیده تائیه دعبل ۳، ۵، ۸، ۱۲ — ۱۴، ۲۲
 قصیده فرزددق ۸
 کشف الغمّة ۴، ۷، ۱۵، ۱۸
 کمال الدّین ۷۲
 مجالس — امالی
 مجالس المؤمنین ۴
 مقاتل الطالبیین ۴۹ — ۵۱، ۵۳
 مناقب (ابن شهر آشوب) ۵
 مؤجج الاحزان ۷۲
- آندراج ۱۹، ۴۰
 امالی طوسی ۱۸
 بحار الانوار ۴، ۷، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۴۲
 ۴۲
 برهان قاطع ۳۷
 بهار عجم ۱۹
 ترجمه قصیده تائیه دعبل ۷۸
 ترجمه قصیده فرزددق ۱۳
 تعلیقات نقض ۳ — ۵، ۸
 حیاة القلوب ۸، ۳۱، ۴۲، ۵۵
 خلاصه ۱۳